



۸۴۴

جلال متینی : دکتر مصدق ، پیشنهادهای نخست وزیری و انگلیسیها

مجله

ایران شناسی

ویژه پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

با آثاری از:

صدرالدین الهی	محمد استعلامی
ایرج پارسی نژاد	حیب برجیان
جلال خالقی مطلق	محمد رضا تهرانی
دکتر حمید صاحب جمعی	تورج دریایی
دکتر قاسم غنی (برگزیده ها)	محمد علی طالقانی
لی گوئ	محمد علی همایون کاتوزیان
جلال متینی	حشمت مؤید
صالح مولوی نژاد	بهار مختاریان
فریدون وهمن	علی میرفطروس
	احسان یارشاطر

سال دوازدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۹

بنیاد کیان مؤسسه ای است غیر انتفاعی و غیر سیاسی، به منظور حفظ و اشاعه فرهنگ سنی ایران و تداوم آن در دوران معاصر. بنیاد کیان در سال ۱۳۶۷ (۱۹۸۸م) بر طبق قوانین ایالت کالیفرنیا تشکیل گردیده و به ثبت رسیده و مشمول قوانین «معاقبت مالیاتی» امریکا است.

### مقالات

جلال متینی

احسان یارشاطر

محمد علی همایون کاتوزیان

جلال خالقی مطلق

صدرالدین الهی

ایرج یارسی نژاد

بهار مختاریان

علی میرفترویس

محمد علی طالقانی

صالح مولوی نژاد

دکتر حمید صاحب جمعی

محمد رضا تهرانی

### برگزیده

دکتر قاسم غنی

دکتر مصدق، پیشنهادهای نخست وزیری، و انگلیسی ها (۱)

یادداشت (۲۸): ۱۰۲- تحول زبان، ۱۰۳- نمونه ای از اثر فصیح فارسی، ۱۰۴- از انوری تا عید، ۱۰۵- نقاشی چیره دست، ۱۰۶- رمزی آذرخشی، ۱۰۷- دستبرد اجل، ۱۰۸- یاران زمین کوب

شاهکار شاهکار کاره

نگاهی به هزار بیت دقیقی و سنجشی با سخن فردوسی (۳)

از دربار تا بازار، تک نگاری یک تذکره (۲)

میرزا آقاخان کرمانی و صادق چوبک

میر نوروزی

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر...

شمس تبریزی، ذیلی بر مقاله «این شمس خود کیست...؟»

کیست...؟»

[تکمله ای بر مقاله «این شمس خود کیست...؟» و نه پاسخی بر «ذیلی بر مقاله...»]

فیز یولوژی مکاشفه

استاد منحصر به فرد منتشر نشده از دوران قاجار به (ناصری)

محمد قزوینی (۱۲۵۶-۱۳۲۸ خورشیدی)

[مرحوم محمد قزوینی در جلسات ادبی]

# مجله ایران‌شناسی

ویژه پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

سال دوازدهم، شماره ۱  
بهار ۱۳۷۹ (۲۰۰۰م)

جلال متینی

## دکتر مصدق، پیشنهادهای نخست وزیری،

### و انگلیسی ها

در دو بخش (۱)

بیشتر کسانی که با نام دکتر محمد مصدق رجل سیاسی معروف دوران قاجار به و پهلوی آشنا بند، چنین می پندارند که فقط یک بار در سال ۱۳۳۰ به وی پیشنهاد نخست وزیری شد که پذیرفت و به استعفای او در ۲۵ تیر ۱۳۳۱ منجر گردید و سپس بار دیگر در ۳۰ تیر همان سال به نخست وزیری انتخاب شد، در حالی که به دکتر مصدق در دوران سلطنت رضاشاه و محمد رضا شاه پهلوی، از سوی این دو پادشاه و مجلس شورای ملی چند بار پیشنهاد نخست وزیری شد که آخرین آنها نخست وزیری او در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ است.

### سردبیری محب

حیب برجیان	از گذشته ادبی ایران: مروری بر نثر فارسی، سیری در شعر فارسی، ... نوشته دکتر عبدالحسین زرین کوب	۱۷۵
محمد استعلامی	خواجه عبدالله انصاری، نوشته دکتر عبدالغفور روان فرهادی، ترجمه دکتر مجدالدین کیوانی روزبهان بقلی، نوشته کارل دبلیو ارنست، ترجمه دکتر مجدالدین کیوانی	۱۸۰
جلال متینی	شاه تهماسب اول، نوشته دکتر منوچهر پارسادوست	۱۸۷

### ایران‌شناسی در غرب

حشمت مؤید	فصلنامه ایران زمین، صدای فرهنگ ایران، سال یازدهم	۱۹۴
تورج دریایی	«در چهارراه مذاهب آمیخته»، تقدیم به فیلیپ ژینو	۲۰۰

### گفتنی‌ها و انتشارات فارسی

۲۰۵	معرفی ۱۱ کتاب و مجله	۲۰۵
۲۱۸	معرفی ۲ کتاب	۲۱۸
۲۲۰	کنفرانس ایران شناسی پاریس (۴ تا ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۹)	۲۲۰

### نامزدان و افتخار

محمد استعلامی، حشمت مؤید، رضا شاپوریان، محمد حسین مصطفوی جباری، ناصرالدین پروین، دکتر کمال سجاد پور

بخش انگلیسی

لی گوه نقد و معرفی ۱۳ جلد ترجمه تاریخ طبری به زبان انگلیسی،

خلاصه مقاله های فارسی به انگلیسی



یود و رویه وی با مقایسه به روشی که روسها بعداً پیش گرفتند موجب مسرت بود.

پس از حصول اطلاع از نظریه دو سفیر، به دکتر مصدق تلفن کردم و جریان مذاکرات را به او گفتم. او در پاسخ من تنها سپاسگزاری کرد و دیگر صحبت ما و علاقه وی به تجدید انتخابات پایان یافت و نظر من نیز برای انتصاب وی به نخست‌وزیری متوقف ماند (مأموریت برای وطن، ۱۵۳-۱۵۵).

شاه در جای دیگری در کتابش نیز نوشته است که «انگلیسها وسیلهٔ انتخاب وی [دکتر مصدق] را به استانداری فارس فراهم آوردند و پس از آن به استانداری آذربایجان نیز منصوب گردید» (مأموریت، ۱۶۶، ۱۶۷).

پنهان نمی‌کنم که این بنده وقتی در سالهای پیش، کتاب مأموریت برای وطن را در مشهد می‌خواندم، چون به این عبارتها رسیدم که شاه از دکتر مصدق قهرمان مبارزه با انگلستان این چنین یاد کرده است، کارشاه را به دور از انصاف و مردانگی دیدم. سالها گذشت تا این که انقلاب اسلامی طومار پادشاهی محمد رضا شاه را در نوردید و آیت الله خمینی را بر تخت ولایت فقیه نشاندید\* و چاپ اول کتاب خاطرات و تألمات مصدق در ۱۳۶۴ در تهران منتشر گردید، و چاپ هفتم آن در امریکا به دستم رسید. کتاب را خواندم و چون به بخش سوم آن، «عرض جواب» به فرمایشات اعلیحضرت هما یون شاهنشاه، رسیدم و آن را نیز خواندم، دریافتم که محمد رضاشاه در آن دو قسمتی که از وی نقل کردم، به جز حقیقت چیزی نوشته است زیرا دکتر مصدق خود، آنها را به صراحت تأیید کرده است. البته شاه تاریخ دقیق پیشنهاد خود را به دکتر مصدق برای قبول نخست‌وزیری ذکر نکرده است، ولی در صفحات پیش دیدم که دکتر مصدق در مجلس چهاردهم در جلسهٔ مورخ ۱۳۲۳ با آن طور مجمل گفته است: «در عصر سلطنت اعلیحضرت جوانبخت که خواهان

\* با آن که خمینی یک بار با اهانت بسیار از مصدق یاد کرد و بارها نیز جبهه ملی را به شدت محکوم ساخت، ولی در عمل، خوشبختانه، انقلاب اسلامی فرصتی بود استثنایی برای جابجایی کتابهای مختلف دربارهٔ دکتر مصدق. چرا وزارت ارشاد اسلامی که در چاپ کتابها به اصطلاح مورا از ماست می‌کند، در چاپ کتابهای مربوط به وی که تعدادشان از پانزده تجاوز می‌کند، چنین سعه صدری از خود نشان داده است؟ دلیل این کار چیزی جز این نیست که حکومت اسلامی به مانند دکتر مصدق پیوسته بر این موضوع تأکید می‌کند که پهلوی‌ها متعلق انگلیسها بودند، چنان که رهبر حکومت اسلامی در سخنرانی خردادماه ۱۳۷۹ خود با اشاره به انقلاب مشروطیت گفته است: انقلاب را از مسیر خود منحرف کردند و «بعد از چند سال هم مسئلهٔ پهلوی را بر سر کار آوردند. در واقع نزدیک به ۶۰ سال حرکت ملت ایران و تحول کشور را عقب انداختند. این کار را انگلیسها بر سر ملت ایران آوردند» (خلعت ای).

مجله ایران شناسی، سال دوازدهم

بازه لازم است آنچه پیش آمده عرض کنم:

یکی از روزها که در سفارت انگلیس به ناهار دعوت داشتم و بر حسب اتفاق صحبت از چارو جنجالی پیش آمد که در طهران بر علیه سلسلهٔ قاجار برپا شده بود، سرپرستی لرین وزیر مختار انگلیس، و یکی از دوستان من، اظهار نمود اگر این سلسله از بین برود یگانه کماندند ما شخص رضاخان سردار سپه رئیس الوزرا خواهد بود، که چند روز بعد بر حسب اتفاق بین رئیس دولت و من ملاقاتی دست داد و از بیانات وزیر مختار ایشان را مطلع کردم که حالت خوشی دست نداد و ناراحت شدند و روز بعد مشارالینک (حسن مشایخ) وزیر خارجه به خانم من آمد و گفت آمده ام جواب پنهانی را که از وزیر مختار برای رئیس دولت آورده ام بدهم و از شما خواهش کنم که آن را به سر پرستی لرین برسانید. گفتم من تا لایکون پیامبری نکرده ام. وزیر مختار با من دوست بود و مطالبی گفت که خواستم آقای رئیس الوزرا را از نظریات سفارت مطلع نمایم و این اطلاعاتی که از نظر وزیر مختار داشتم مانع نشد از این که در جلسهٔ نهم آبان ماه ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی راجع به خلع سلسلهٔ قاجاریه آنچه در صلاح مملکت می‌دانستم اظهار نمایم (خاطرات، ۳۵۸-۳۵۹).

در این جا یادآوری چند موضوع لازم می‌نماید: نخست آن که تفاوت بسیار است بین مطلبی که دکتر مصدق در مجلس چهاردهم در سال ۱۳۲۲ دربارهٔ این امر گفته است یعنی: «و در عصر اعلیحضرت جوانبخت که خواهان ترقی و تعالی مملکتند و با نیت پاک می‌خواهند شاه حقیقی مملکت شوند، دعوت شدم و می‌خواستم قبول خدمت کنم به جهاتی که عرض می‌کنم نشد کسب افتخار نمایم» یا آنچه وی در خاطراتش در این باب نوشته است: «می‌گفتم قانون اجازه نمی‌دهد... دیگر آن که شاه به مصدق گفته بوده است شما را بر طبق مقررات قانون اساسی به نخست‌وزیری منصوب و مأمور تشکیل کابینه می‌کنم، و این امر با آنچه مصدق در سالهای بعد در خاطراتش نوشته است کاملاً مغایرت دارد: «... قانون اجازه نمی‌دهد شاه نخست‌وزیر را عزل و مرا به جای او نصب کند و دولت نمی‌تواند آرای را که مردم از روی عقیده و ایمان به یک عده داده اند و آنان را به سمت نمایندگی خود انتخاب کرده اند، باطل نماید، هیچ اثر نداشت...». سوم، شاه به مصدق گفته بوده است انتخابات دورهٔ چهاردهم زیر نظر قوای اشغالگر متغیبن انجام شده است و باید انتخابات جدیدی به دور از نفوذ بیگانگان انجام شود. مصدق آن موقع به شاه پاسخ می‌دهد: آرای را که مردم از روی عقیده و ایمان به یک عده داده اند نباید باطل کرد. ولی دکتر مصدق در همان مجلس چهاردهم چند بار به صراحت اظهار داشته است که اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان مجلس با تصویب شرکت نفت انتخاب و وارد مجلس شده» اند (از جمله، خاطرات، ص ۳۸۶)، و این خود تأیید کامل سخنان شاه است. چهارم، دکتر

ترقی و تعالی مملکتند و با نیت پاک می‌خواهند شاه حقیقی مملکت شوند دعوت شدم و می‌خواستم قبول خدمت کنم به جهاتی که عرض می‌کنم نشد، کسب افتخار نمایم» (کی استوان، ج ۱/۱۶۴-۱۶۵). دکتر مصدق در خاطرات و تألمات نیز نوشته است موقمی محمد رضاشاه این پیشنهاد را به من کرد که انتخابات دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی (اولین دورهٔ مجلس پس از شهریور ۱۳۲۰) در شرف اتمام بود، ولی هنوز تمام آراء نهران خوانده نشده بود. به این جهت می‌توان تاریخ ملاقات شاه و دکتر مصدق را در بهمن یا اوایل اسفند ۱۳۲۲ دانست.

دکتر مصدق در خاطراتش، در «عرض جواب» به مطالبی که شاه دربارهٔ پیشنهاد نخست‌وزیری به او نوشته است، نخست مطالب کتاب مأموریت برای وطن را که پیش از این آوردم، بی‌کم و کاست، نقل کرده و آن گاه به جوایبگوی پراخته است:

تصور می‌کنم آن روز مرتبهٔ سومی بود که حضور شاهنشاه رسیدم و این مذاکرات وقتی صورت گرفت که انتخابات دورهٔ چهاردهم تقبینه در همه جا تمام شده بود و از آراء طهران عدهٔ فلیلی بانی مانده بود که خوانده نشده بود و قبل از این شرفیابی می‌شدیم از انتخاب من به نمایندگی اول طهران در مجلس چهاردهم اظهار رضا پت نمی‌فرماید و حق داشتند، چون که این انتخاب اظهار تفری بود که از طرف مردم نسبت به اعمال شاه فقید شده بود یعنی آن کس که شاه می‌خواست او را در زندان بپرچند از بین ببرد، مردم طهران به نمایندگی اول خود در مجلس انتخاب کردند.

چنانچه در مقابل فرمایشاتی که فرمودند متعذر می‌شدم و می‌گفتم قانون اجازه نمی‌دهد شاه نخست‌وزیر را عزل و مرا به جای او نصب کند و دولت نمی‌تواند آرای را که مردم از روی عقیده و ایمان به یک عده داده و آنان را به سمت نمایندگی خود انتخاب کرده اند باطل نماید، هیچ اثر نداشت. چون که بعد از بیست سال تصدی مقام سلطنت هنوز هم اعلیحضرت قبول نفرموده اند فرق حکومت استبداد با حکومت مشروطه چیست، در استبداد شاه هر چه می‌خواست می‌کرد و در مشروطه شاه جنبهٔ تشریفاتی دارد و مجلس است که می‌تواند به نمایندگی از طرف ملت هر تصمیمی را که صلاح بداند اتخاذ کند و شاه هم آن را امضا نماید.

نظر به این که از زندان بپرچند به وساطت شاهنشاه نزد پدرتاجدار خود آزاد شده بودم، البته نمی‌خواستم طوری جواب عرض کنم که از من رجحانی حاصل فرماید. این بود که عرض کردم تصدی من در کنار در این موقع که قشون بیگانه مملکت را اشغال کرده بسته به این است که سفارت انگلیس یا تصدی من مخالفت نکند و بقرین داشتم با تجربیاتی که آن سفارت از من کرده بود: در شیراز مخالفت با کودتا، تصدی در وزارت خارجه، مخالفت با ادعای مالکیت انگلیس در جزایر ابوموسی و شیخ شبیب در خلیج فارس، مخالفت در مجلس پنجم با مادهٔ واحده - که در این

در هر مصدق، پیشنهادهای نخست‌وزیری، و انگلیسها (۱)

مصدق در این «عرض جواب» توضیح نداده است که چرا در سال ۱۳۲۲ برای نخست‌وزیری خود فقط دو شرط تعیین کرده بوده است: «گماشتن مأمورین مسلح برای حفظ شخص او» و «موافقت قبلی انگلیسها نسبت به این نقشه»، که شاه جوانبخت با شرط اول موافقت کرده بوده است، و اگر سفیر یا وزیر مختار انگلیس هم با نخست‌وزیری وی موافقت می‌کرد، او نخست‌وزیر می‌شد، و دیگر مسألهٔ عزل نخست‌وزیری که در اواخر سال ۱۳۲۲ مشغول خدمت بوده است و نصب دکتر مصدق به جای او از سوی شاه، و نادیده گرفتن آراء مردمی که از روی عقیده و ایمان به شخص وی و دیگر نمایندگان برای دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی رای داده بودند نمی‌توانست مطرح باشد.

و اما دکتر مصدق دربارهٔ این که شاه نوشته است «انگلیسها وسیلهٔ انتخاب وی را به استانداری فارس فراهم آوردند»، در «عرض جواب» نه فقط این امر را رد نکرده، بلکه آن را به صراحت مورد تأیید نیز قرار داده است. او می‌نویسد:

آری به طوری که شاهنشاه فرموده اند سیاست انگلیس در انتصاب من به ایالت فارس دخالت نام داشت. من در اروپا بودم که در دولت حسن پیرنیا مشیرالدوله به وزارت عدلیه منصوب شدم و از طریق هندوستان اعزام ایران گردیدم. ورودم به شیراز تصادف کرده بود با استعفا دایی من فرمانفرما که والی فارس بود. نظر به این که در آن عصر والی هر ایالت شخص مقتدری بود که در تمام امور مربوط به آن استان دخالت می‌نمود و اختیارات یک‌والی با اختیارات یک استاندار کنونی بسیار فرق داشت و فارس هم یک محل پردآمدی بود که بعضی از رجال ضعیف پرست در طهران داوطلبان ایالت فارس شده و سعی می‌کردند فرمان انتصاب خود را بگیرند و تبلیغات کمپنیتی هم در ایران سیاست استعمار را نگران کرده بود و می‌خواستند شخص بی‌غرضی در این استان وارد کار شود که عدم رضایت مردم موجب پیشرفت این مرام نگردد، این بود که بعد از ورودم به شیراز پس از چند ساعت عده ای به لنگرخانه رفتند و انتصاب مرا به آن ایالت از دولت درخواست کردند. و من قبل از این انتصاب کوچکترین ارتباطی با سیاست انگلیس نداشتم و حتی یک نفر انگلیس را هم نمی‌شناختم و عدم ارتباطم با آن سیاست به حدی بود که سفارت انگلیس در رم حاضر نشد راجع به اعضای تذکره من از خط هندوستان یا درخواست اسحق مقیم الدوله وزیر مختار ایران در رم که از دوستان من بود موافقت کند و من ناچار شدم سفری از طریق قفقاز به ایران بکنم. ولی به واسطهٔ السداد راه قفقاز به ایران پس از چهارماه مسافرت باز به سویس مراجعت نمایم.

و باز اعتراف می‌کنم که سیاست انگلیس نه فقط در انتصاب من به ایالت فارس بلکه در انتصاب من به ایالت آذربایجان نیز اثری به سزا داشت چون که در تبریز کودتایی شده بود و حاج

شدیداً که غارتگری او برایش به بار آورده بود در معرض طغیان خشم عمومی بر ضد خود قرار گرفته بود، لذا باقی ماندن او در مقامش غیرممکن بود. نورمن، فرمانفرما را به عنوان «درنده خوبی آن چنان شد بد که حتی برای یک شاهزاده ایرانی غیر عادی ست» توصیف کرده، و بدین جهت، هم نورمن و هم وزارت خارجه انگلستان به این نتیجه رسیدند که ابقای فرمانفرما به عنوان والی در شیراز بیفایده است (رایت، ۶۶).

لاگفته نماند که مصدق نیز به شیوه نادرست فرمانفرما اشاره ای پوشیده دارد. می نویسد هنگامی که والی فارس شدم، صولت الدوله سردار عشا پر را به ریاست ایل قشقایی منصوب کردم. «سلف من [فرمانفرما] نیز صاحب همین نظر بود ولی چون شصت هزار تومان می خواست که او برای پرداخت این مبلغ حاضر نشده بود، انتصابش به ریاست ایل صورت نگرفته بود...» (خاطرات، ۱۲۲).

۲- این که مصدق نوشته است «... بعد از ورودم به شیراز، پس از چند ساعت عده ای به تلگرافخانه رفتند و انتصاب مرا به آن ایالت از دولت درخواست کردند»، و در مجلس چهاردهم نیز در این باب اظهار داشته است «[وقتی]... من وارد شیراز شدم اهالی به تلگرافخانه رفتند و از دولت خواهش کردند که اگر حاکمی می خواهید بفرستید، فلائی [دکتر مصدق] هست و یا بد بماند. دولت هم مرا خواست...» (کی استوان، ۷۸/۱)، با آنچه پیش از این به اختصار گذشت بسیار قابل تأمل است. مصدق السلطنه از راه هندوستان وارد شیراز شده بوده است. «اهالی شیراز» چگونه از ورود وی آگاه شده بودند، و با توجه به چه سابقه ای برای والی شدن او اصرار ورزیده اند. به علاوه نه در آن دوره و نه در دوره های بعد رسم نبوده است که «اهالی» محل در انتصاب یا انتخاب والی دخالت کنند. آنچه عبدالله مستوفی نوشته است که «سربانیهای فارس» دست به این اقدام زدند (مستوفی، ج/۲۵۶)، قابل قبول می نماید یعنی کسانی مانند قوام الملک، صولت الدوله سردار عشا پر، و نصیر الملک که به مصدق السلطنه پیشنهاد کرده بودند اگر در فارس بمانید ما جمعاً حدود یک صد و چهل هزار تومان در سال به شما می پردازیم، ولی مصدق بی دریافت این مبلغ تقاضای «اهالی» محل را پذیرفت و والی فارس و جانشین فرمانفرما شد (خاطرات، ۱۲۱).

درباره دوران والیگری دکتر مصدق در فارس علاوه بر آنچه گذشت، در مجلس چهاردهم نیز موضوع از طرف سید ضیاء الدین طباطبایی به عنوان حربه ای علیه مصدق مطرح شد. دکتر مصدق برای رد اعتبارنامه سید ضیاء الدین در آن مجلس سخت کوشید که در مقاله «دکتر مصدق، راه آهن سراسری ایران، و سلطان احمدشاه» قسمتی از آن را

مخبر السلطنه والی دست از کار کشیده بود و اختلاس السلطنه وزیر پست و تلگراف از طرف حسن پیرلیا مشیرالدوله با من وارد مذاکره شد که سفری به تبریز کنم و من از این نظر که موفقیت در ایالت فارس روی این اصل بود که قوای انتظامی زیر نظر خود من کار می کرد و در تبریز آرایش طبق دستور مرکز اتجام وظیفه می نمود و از من کاری ساخته نمی شد مگر خواستم که بلافاصله همان روز سردار سه وزیر جنگ به خانه آمد و قبل داد که در تبریز هم آرایش راجع به امور انتظامی دستور شخص مرا اجرا کند. این بود که موافقت نمودم و با کسالتی که داشتم ظرف دو روز ریسپار محل مأموریت شدم (خاطرات، ۳۲۱، ۳۲۲).

و آن گاه دکتر مصدق در دنبال مطالبی که نقل شد، به ذکر مواردی پرداخته است که حکایت از آن می کند که با وجود این، وی نه سرسپرده سیاست انگلیسی بوده است نه سرسپرده دولت شوروی.

در این جا ذکر دو موضوع لازم به نظر می رسد:

۱- فارس در آن سالها از نظر انگلستان، به سبب تحریرات آلمانها و فعالیت طرفداران آنها، منطقه ای بسیار حساس بوده است، زیرا در سال ۱۹۱۵ کنسولیاری بریتانیا در آن جا به قتل می رسد، بانک شاهی تحت حمایت بریتانیا غارت می شود، و سرکنسول بریتانیا و کارمندان او و برخی از اتباع انگلیسی را نیز دستگیر و به اسارت به سواحل جنوب می برند. در این موقع دولت انگلستان، احمد شاه را مجبور می سازد فرمانفرما (دایی دکتر مصدق) را که طرفدار متفقین بود به حکومت فارس منصوب نماید. «احمد شاه با اکراه با تعویض عمومی محبوب خود با فرمانفرما والی فارس موافقت [می کند] به شرط این که عمومی او والی کرمان شود» (رایت، ۵۶، ۵۸). فرمانفرما روابط حسنه ای با انگلستان داشته است. بدین جهت در سال ۱۹۱۵ انگلستان به تقاضای فرمانفرما به وی ورقة تحت انجمنی (letter of protection) می دهد و چون وی در دوران خدمت خود در فارس «خدمات قابل توجهی برای منافع متفقین انجام داده» بوده است، این خدمات با اعطای نشان شوالیه صلیب اعظم سن میشل و سن جورج [GCMG] مورد قدردانی قرار می گیرد (رایست، ۶۱). به علاوه در طی دورانی که والی فارس بود، دولت انگلستان مبالغ قابل توجهی به دو صورت: یکی برای اداره حوزه حکمرانی که قابل پس گرفتن از دولت ایران بود، و دیگری «مقرری شخصی» که بلاعوض بود در اختیار وی قرار می دهد (رایت، از جمله، ۶۴). ولی وقتی پس از چند سال این پرداختها قطع شد، فرمانفرما «در نوامبر ۱۹۱۹ در مورد استعفا از مقام خود در شیراز سخن گفت»، و بنا به گفته نورمن (Herman Norman) وزیر مختار انگلیسی در تهران، استعفا او «به این علت بود که به واسطه «غیر مردمی بودن

ار... می گوید که البته نمی توانست قوایی به فارس بفرستد ولی من در ظرف یکی دو ماه به طوری امیدوار برقرار کردم، بدون این که خرجی بکنم و هیچ استنادی از دولت نخواهم که مردم با کمال خوشی زندگی می کردند و همه هم خواهان من بودند، من یک آدمی بودم با مسلک کابینه مرحوم مشیرالدوله یا مسلک من موافق بود ولی با سپهدار که با مسلک من یکی نبود نمی توانستم کار بکنم پس از این که مرحوم مشیرالدوله رفت من دیدم که به حکم کی باید اطاعت بکنم همان طور که آقا [سید ضیاء الدین] وقتی آمدند روی کار، من متردد شدم، همان طور ممکن بود نسبت نترسد به من داده شود! این بود که واقعا نمی خواستم در آن جا بمانم، در تمام شهر شهرت پیچید که من می روم. البته همه مردم منزلت شدند و این هم محل نردید نیست که فوسول هر محلی را برت و گزارش محل خودش را به مرکز می فرستد، بنده این کاغذ را تکذیب نمی کنم ولی بر فرض این که این کاغذ صحیح باشد واقعا بنده از فضاوت آقا تعجب می کنم که چقدر زحمت کشیده اند و برای اهانت به من مدترکی به دست آورده اند (۱). واقعا چرا دارد تعجب کنم فوسول انگلیسی که باید بر پرتیهای خودش را به مرکز بدهد یا بد یک چنین چیزی بنویسد، چرا؟ برای این که فوسول انگلیسی علاقه مند به تجارت خودش بود و بنده وقتی وارد شیراز شدم راه بوشهر تا آباده به کلی ناامن بود و من در ظرف چهل روز این راه را امن و منظم کردم و از کسی در هیچ وقت و در مدتی که آن جا بودم یک شاهی نگزتم... (کی استوان، ۷۸/۱-۸۰).

دکتر مصدق در بیانات خود علیه سید ضیاء الدین چند بار دیگر از انگلیسیها نام برد، و از جمله آنان را به خوب و بد تقسیم کرد: بد آنها که آمد در ایران قرارداد و لوق الدوله را با انگلیسی گذاشت مثل سر پرسی کاکس (کی استوان، ۲۵/۱). «بنده مأمورین خوب از انگلستان دیده ام» مثل مازور هورر فوسول انگلیسی در شیراز، و می افزاید به علاوه «با کلنل فریزر که امروز مازور فریزر شده سابقه دارم» که به پیشنهاد من خسارت وارده به مزرعه امین الشریعه را جبران کرد (کی استوان، ۲۳/۱-۲۴). و آن گاه به ذکر سابقه استعفا خود از والیگری فارس می پردازد: وقتی سید ضیاء الدین رئیس الوزراء شد و به من که والی فارس بودم تلگرافی بدین شرح مخابره کرد:

تلگراف رمز شب ۱۲ حوت از طهران به شیراز ایالت جلیله فارس - برای اطلاع حضرت عالی اعلام می دارد به فرمانده قشون جنوب امر شده است که یک ستون قشون با توپخانه به طهران اعزام دارند. ۱۱ حوت ۱۳۰۶ سید ضیاء الدین طباطبایی ریاست وزراء من به هیچ یک از تلگرافات آقا جواب ندادم، در نتیجه مذاکرات با آقای کلنل فریزر فرمانده کل قشون جنوب این تلگراف را به شاه مخابره نمودم؛ از شیراز به طهران، بعد از عنوان - نظر به آثار پیشنهادهای محتمل الوقوع و کسالت مزاجی که بنتاً

نقل کرده ام. سید ضیاء الدین درباره ارتباط مصدق السلطنه با انگلیسیها، توصیه وزیر مختار انگلیسی را به سپهدار رئیس الوزراء وقت به این شرح در مجلس قرائت کرد:

سید ضیاء الدین - یک کاغذ دیگری هم راجع به آقای مصدق السلطنه والی فارس از وزیر مختار انگلیسی به مرحوم سپهدار نوشته شده است. پس از کابینه آقای مشیرالدوله، آقای مصدق السلطنه منزلت شدند که شاید سپهدار ایشان را معزول کند و آقای نصرت السلطنه یا کسی دیگر را به جای ایشان بفرستد، آقای مصدق السلطنه به وسیله فوسول انگلیسی از وزیر مختار انگلیسی این منظور را تلگراف می کند و وزیر مختار انگلیسی هم از رئیس الوزراء تقاضا می کند که ایشان را ابقا بکند (دکتر مصدق - بنده جداً تکذیب می کنم). این کاغذ سفارت انگلیسی است این را بنده نوشته ام:

سفارت انگلیسی ۴ نوامبر ۱۹۲۰

فدایت شوم پس از استعلام از صحت مزاج و تقدم ادرات زحمت می دهد که از فرار تلگرافی که فوسول انگلیسی مقیم شیراز مخابره کرده اند آقای مصدق السلطنه از سقوط کابینه قبلی و تشکیل کابینه جدید فدری مضطربند که مبدا این کابینه در مواقع لازمه همراهی و مساعدت منقشی از ایشان تنها بد و گویا خیال استعفا دارند، از فرار را برتیبی که از فوسول انگلیسی شیراز می رسد حکومت معظم له در شیراز خیلی رضا پیشش بوده اگر حضرت اشرف صلاح بدانند بد نیست که دوستانه تلگرافی به معزی الیه مخابره فرموده خواهش کنید که به حکومت خود باقی بوده و از این خیال متصرف شوند - ایام شوکت مستدام باد - منتر ترمان.

دکتر مصدق - این توهمین است اجازه بفرمایید مطابق تقاضای توضیح عرض کنم.

رئیس - بعد بفرمایید...

دکتر مصدق - از بیاناتی که آقا فرمودند وضیعت دولت آن روز را به خوبی روشن می کرد، آن روزی که بنده شیراز وارد شدم دولت تا یک اندازه ای برای فرستادن یک مأموری به شیراز مستاصل بود، چند نفر کاندید بود در طهران که می خواستند به شیراز بروند هر کدام از دولت یک تقاضایی داشتند و یک مهنایی و قوایی می خواستند که بتوانند این مأموریت را انجام بدهند که من وارد شیراز شدم اهالی به تلگرافخانه رفتند و از دولت خواهش کردند که اگر حاکمی می خواهید بفرستید فلائی هست و یا بد بماند. دولت هم مرا خواست و من به دولت گفتم من که فعلاً وارد فارس شده ام، من مردم را می خواهم اگر من موافقت کردند این جا می مانم و هیچ احتیاج به قوا ندارم قوای من قوای ملی ست، اگر اهالی با من موافقت کردند می مانم و آلا نمی توانم قبول کنم و به طهران می آیم... در آن وقت که دولت مامی میسند و شصت هزار تومان

عارضی شده چاکر را از تحمل زحمت فوق‌العاده و مقاومت ممنوع می‌نماید و تا ورود آقای قوام الملک از مجال ایوا بجمی خودشان به هر زحمت باشد حوزه‌ای پالتی را مراقبت می‌نماید و بعد از ورود ایشان امر امر مبارک خواهد بود. ۱۶ حوت ۱۲۹۹ شمسی (کی استوان ۲۹/۱ - ۳۰).

دکتر مصدق در خاطرات خود توضیحات بیشتری در این باب می‌دهد که بسیار مهم است. می‌نویسد وقتی در سال ۱۲۹۹ نخست وزیر سید ضیاء الدین طباطبایی را گردن نهند، کلنل فریزر [فرمانده تفنگداران جنوب ایران (S. P. R.)] به من گفت:

چرا دستخط شاه را در این ایالت اجرا نمودید؟ که در جواب گفتم به شما مربوط نیست... بلافاصله گفت: از سؤالی که کردم معذرت می‌خواهم... حال اگر اجازه می‌فرمایید قدری دوستانه صحبت کنیم... گفتم بفرمایید. کلنل گفت: آیا تصور می‌کنید ایالت فارس از ایران مجزا شود و شما در فارس یک دولت مستقل تشکیل بدهید؟ گفتم: به هیچ وجه. سپس گفت: در این صورت از دو حال خارج نیست یا با این دولت ولو برخلاف عقیده یا بد همکاری کنید تا معلوم شود چقدر از وعده‌ها بی‌بر که داده‌است می‌تواند عملی کند و یا از کارکنان جویبی نخواهد بود. بگذارید هر چه در تمام مملکت می‌شود در این ایالت هم بشود و چنانچه نظری غیر از این دارید بفرمایید که من از نظرات شما مطلع گردم (خاطرات، ۱۲۸).

این، روایت مصدق السلطنه است از مذاکره فریزر با وی. روایت فرمانده تفنگداران جنوب را در این باب در اختیار نداریم تا بدانیم وی یا چه لحنی با والی فارس سخن گفته است. بدین ترتیب معلوم می‌شود که تلگراف استعفا مصدق السلطنه از والیگری فارس خطاب به احمد شاه پس از مذاکره فریزر با او صادر گردیده است.

چون دکتر مصدق بر اساس آنچه نوشته، وطن پرستی بوده است آزاده و مطلقاً سرسپرده سیاست انگلیس نیز نبوده است، وقتی قبول نخست‌وزیری و والیگری فارس و آذربایجان را منوط به موافقت انگلیسی‌ها می‌کند، می‌توان حداقل از سخنان چین نتیجه گرفت که وی با علم به قدرت سیاست استعماری انگلستان در ایران، معتقد بوده است که اگر انگلیسی‌ها با کسی موافق نباشند، او نمی‌تواند منشأ خدمتی برای مملکت گردد و لو شخص دکتر مصدق باشد! این که محمد رضاشاه نوشته است وقتی مصدق پیشنهاد مرا در قبول نخست‌وزیری موکول به موافقت انگلیسی‌ها کرد و من با این نظر او مخالفت کردم به من گفت: «هنوز جوانم و اطلاعاتم در مسائل سیاسی کم است» چه فقط انگلیسی‌ها هستند که نسبت به هر موضوعی در این مملکت تصمیم می‌گیرند»، آیا دکتر مصدق در جواب خود به شاه جوانبخت نمی‌خواست است به طور ضمنی بگوید پدرت هم اگر با منافع انگلستان مخالفت نکرده بود، قوای اشغالگر انگلیس در سال ۱۳۲۰ او و خانواده اش را

#### حیثیت پروری و سرپرستی مردم

بود که کشور را به افلاس بکشاند و سلسله‌ای را که پدرم بنیاد نهاده بود براندازد. با آن که مصدق بارها گفته بود که من جان‌وری را از خطر نجات داده‌ام... پدرم مصدق را به انبام همکاری با یک دولت خارجی و تخته بر علیه دولت ایران توفیق کرده بود و نمی‌دانم در فکر وی چه می‌گذشت که مخالفین خود را به همکاری با خارجیا مخصوصاً انگلیسی‌ها متهم می‌کرد. مصدق به نقطه دور افتاده و بد آب و هوا بی‌تجربید شد و چون پیر و علیل بود به احتمال قوی از این تبعید سلامت باز نمی‌گشت، ولی من از او شفاعت کردم و وی پس از چند ماه آزاد گردید. در فصل آینده شرح خواهیم داد که از این آزادی چه استفاده‌ای کرد. گاهی که در این باره فکر می‌کنم در صحت اقدام آن روز خود و شفاعت از وی مردد می‌شوم، ولی نسبت به اغلب کسانی که در اثر شفاعت و کوشش من از زندان آزاد شدند احساس مسرت و خرسندی می‌کنم (مأموریت، ۱۰۹-۱۱۰).

دکتر مصدق در «عرض جواب» به همین مطلب نوشته است:

بعد از خاتمه دوره ششم تقنینیه که دولت در انتخابات طهران هم دخالت نمود و من دیگر به مجلس نرفتم مدت سیزده سال در شهر تهران و احمد آباد به اندوخته گذرانیدم. کسی را ندیدم و با احدی معاشرت ننمودم و با این حال تفهیم مرا برای چه دستگیر کردند و به شهر یابی آوردند و بهترین گواه پرونده‌های من است در شهر یابی.

سؤال کردم به چه تفسیر مرا این‌جا آورده‌اید؟ گفتند تفسیری ندارید و باید در این‌جا بمانید. من و کسانم درخواستی از والا حضرت‌ها این ولعهد نکردیم. این درخواست از طرف مسوولان پرن‌تبعه سوئیس و یکی از دوستان ایام تحصیل اعلیحضرت شاهنشاه که در بیمارستان نجفیه پستری شده بود صورت گرفت. با این حال هر وقت فرصتی به دست آمد از اظهار شکر گزاران خودم را نکردم و تا آخرین روزی هم که در سر کار بودم قدمی بر علیه شاهنشاه برنداشتم، و شفاعت من نزد پدر تاجدار اثر دیگری هم داشت که این بود دست شاه فقید که یک جنازه دیگر برای از بین بردن من آورده نگردید (خاطرات، ۳۳۸-۳۳۹).

حسین مکی در سال ۱۳۲۴ به مقدمه‌ای که با عنوان «مختصری از شرح زندگانی دکتر مصدق» بر کتاب دکتر مصدق و نقطه‌های تاریخی او در دوره پنجم و ششم تقنینیه نوشته است، موضوع شفاعت از دکتر مصدق را به صورتی که محمدرضا شاه نوشته آورده است، نه به صورتی که دکتر مصدق در خاطرات خود در سال ۱۳۴۰ در «عرض جواب» نوشته است. توضیح این موضوع را لازم می‌دانم که به نظر نویسنده این سطور، مکی در این مقدمه، آنچه را که در زمینه‌های مختلف فقط از شخص دکتر مصدق شنیده بوده، نقل کرده و حتی ممکن است مصدق نوشته‌ای را نیز پیش از چاپ دیده باشد زیرا در این مقدمه مطالبی

هم هیچ دلیلی به آفریقا به تبعید نمی‌بردند. چه بدیسی است که انگلستان فی‌المثل برای کشوری بی‌تورش و امثال او، زندانی ساختن ۵۳ نفر، تصاحب املاک عده‌ای از مردم مازندران، نبودن آزادی انتخابات در دوران وی، زندانی ساختن مصدق در سال ۱۳۱۹ و غیره. پادشاه را این چنین مورد خشم و سخط خود قرار نداده است!

انگیزه به ذکر چند موضوعی می‌پردازم که به گونه‌ای با آنچه گذشت در ارتباط است:

#### الف - شفاعت محمد رضاشاه در دوره ولایتعهدی برای آزادی دکتر مصدق

شاه در عبارتی که پیش از این نقل کردم نوشته است چون از دخالت متفقین در امر ما حمایت مجلس شورای ملی مکرر بودم به خاطر رسیدن با مصدق مشورت کنم زیرا در آن زمان روابط من با وی که از خدمتگزاران محترم کشور به شمار می‌آمد و یا هرگونه نفوذ خارجی در ایران مخالفت داشت خوب بود...». محمد رضا شاه پیش از دوران پادشاهی اش چه کرد، او را با دکتر مصدق داشته است؟ موضوع بر می‌گردد به زندانی شدن دکتر مصدق و او به بیرجند.

دکتر مصدق پس از پایان دوره ششم مجلس شورای ملی تا سوم شهریور ۱۳۲۰ - بنا به روایت خودش - بیشتر اوقات خود را در احمد آباد ساوجبلاغ صرف کشاورزی می‌کرد. در این سالها یک بار در سال ۱۳۱۵ به مدتی کمتر از چهل روز برای درمان به برلین رفت و در بازگشت به زندگانی در احمد آباد ادامه داد. ولی در ۵ تیر ۱۳۱۹ وی را به شهر یابی می‌برند و توقیفش می‌کنند و در ۱۷ تیرماه او را از تهران به بیرجند می‌فرستند تا دوران حبس و تبعید خود را در آن‌جا بگذراند که ماجرای آن را از جمله حسین مکی نوشته است. و در روز ۱۴ آذرماه به وی اطلاع داده می‌شود که «حسب الامر اعلیحضرت» شما را به تهران می‌بریم و از آن‌جا به احمدآباد. بدین ترتیب مصدق در ۲۳ آذر ۱۳۱۹ به احمدآباد بر می‌گردد. علت زندانی شدن مصدق چنان که باید روشن نیست.

محمد رضاشاه در سال ۱۳۴۱ در کتاب مأموریت برای وطن نوشته است:

علاوه بر وظایف نظامی که برعهده داشتم مجبور بودم هر روز پدرم را ملاقات کنم... و نظریات خود را بدون این که جنبه مذاکره و مباحثه داشته باشد به سبب او می‌رساندم. با وصف این در آن سن نوزده سالگی گاه گاه هم عقاید خود را صریحاً در مسائل مختلف به وی عرضه می‌داشتم و عجب این بود که او همیشه نظریات و عقاید مرا با دقت و حوصله استماع می‌نمود و پیشنهادات مرا کمتر رد می‌فرمود. مثلاً در اثر شفاعت مصدق من بسیاری از زندانیان سیاسی آزادی یافتند. شاید جای افسوس باشد ولی یکی از این افراد دکتر مصدق بود که بعداً در دوره زمامداری خود چیزی نمانده

نوشته شده است که به جز شخص دکتر مصدق کسی از آنها آگاه نبوده است. مکی می‌نویسد:

نگارنده مانند دیگران فقط نامی از دکتر مصدق شنیده بودم و اطلاعات بیشتری از او و اعمالش و نقشه‌های اجتماعی و سایر خصوصیات زندگانی او نداشتم تا این که دولت دیکتاتوری پهلوی سقوط کرد و آزادی دوباره به دست آمد. نگارنده که در طی بررسی تاریخ معاصر بارها به نام دکتر مصدق برخورد کرده بودم درصدد برآمدم بیش از پیش با این سیاستمدار مشهور آشنا شوم و از مقاصد و افکار سیاسی و مشاغل که عهددار بود تحقیقات نمایم (مکی، ۲).

و آن گاه می‌افزاید که بدین منظور نخست به آرشوریاکد مجلس شورای ملی مراجعه کردم و سپس مجلدات مذاکرات مجلس را از نظر گذراندم...

مکی علت آزاد شدن دکتر مصدق را بدین شرح یاد می‌کند:

ارست پرن (Ernest Perron) تبعه سوئیس که از مسافرت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی در زمان ولایتعهد به سوئیس با دربار ارتباطی پیدا کرده بود ناخوش و در بیمارستان نجفیه که متولی آن دکتر محمد مصدق و رئیس آن دکتر غلامحسین مصدق فرزند ایشان است معالجه می‌شود. دکتر غلامحسین مصدق که تحصیلات خود را در سوئیس نموده بود و به اهل آن مملکت با نظر احترام می‌نگریست با پرن دوست می‌شود و یقین می‌کند که هیچ‌کس غیر از والا حضرت ولایتعهد قادر نیست از پدرش نزد شاه وساطت کند و پرن بهترین وسیله برای این کار است. وقتی که پرن می‌خواهد از بیمارستان بیرون آید دکتر غلامحسین مصدق اظهار امتنان می‌کند. دکتر می‌گوید بهترین سیاستگزاری این است که پدرم را از زندان خلاص کنید. پرن وعده می‌دهد از آنچه در قدرت اوست خودداری نکند و چند روز طول نمی‌کشد که به امر والا حضرت ولایتعهد حکم انتقال دکتر [مصدق] از بیرجند به ساوجبلاغ صادر می‌شود... (مکی، ۲۳).

در مقدمه همین کتاب متن دو نامه زیر درباره آزادی مصدق چاپ شده است:

« مانند این که: «وقتی مصدق را برای استنطاق به شهر یابی می‌برند مأمور مراقب در بین راه تبریک می‌گوید و اظهار می‌کند که دکتر تنها کسی است که قبل از ۲۴ ساعت مورد بازجویی واقع شده است زیرا در زندان کسانی هستند که سالها بازداشت شده‌اند و هنوز به آنها گفته‌اند که برای چه در زندانند» (مکی، ۱۱). «وقتی می‌خواستند مصدق را به بیرجند بفرستند پاسپورت او گرفته بود، شما با این حال و بیرجند، لغت به هرچه بد حکم کن باد» (مکی، ۱۳). «دکتر [مصدق] که وارد انیسویل می‌شود جیب‌دوای خود را پشت سر خود می‌بیند و آثارات او تبدیل به جند و شغف می‌شود و یقین می‌کند که با خوردن ادویه مسوم کننده که در آن داشت می‌تواند از مدت نگرانی کسان خود بکاهد» (مکی، ۱۶). «دکتر [مصدق]... همین که شوفر به خواب می‌رود دهانه قرمی پهلای خود بد (Dilaudid knoll) را کبیبی از تریاک و مقداری جیب سرفه که تریاک خالص آن را دکتر مکی نقل تخمین می‌زند و در جیب خود بدون آن که آب بخورد و همراهان مقصود را دریابند صرف می‌نماید» (مکی، ۱۶) و موارد متعدد دیگر در همین زمینه.

حسب الامر مبارک والا حضرت هما پونی ولا یتعهد ابلاغ می نماید که غدغن فرما بید محل محمد مصدق را از بیرجند به احمد آباد ساوجبلاغ منتقل نمایند. نتیجه را هم اعلام دارند که به عرض پیشگاه مبارک برساند.

پیشکار ولایت مهد - مؤدب نفیسی

شماره ۶۶۶۶/۱۱/۹۸

پیشکاری والا حضرت هما پونی ولا یتعهد

مطوقاً به ابلاغیه مطاع مبارک شماره ۶۶۶۶ راجع به انتقال (محمد مصدق) به (احمد آباد) به عرض می رساند به امتثال فرمان مطاع مبارک، مشارالیه از (بیرجند) به (احمد آباد) اعزام گردید. چون (احمد آباد) در ۱۰۸ کیلومتری نهران و جزو حوزه مسؤولیت امنیه می باشد متنتی ست مراتب را از شرف عرض پیشگاه مبارک والا حضرت هما پونی ولا یتعهد گذرانیده هرگاه مشارالیه باید تحت مراقبت قرار گیرد نسبت به مراقبت مشارالیه وسیله مأمورین امنیه فرمان مطاع مبارک را ابلاغ فرمایید.

رئیس اداره کل شهربانی - سرپاس مختار

دکتر غلامحسین مصدق در کتاب در کنار پدرم ۹ مصدق که در سال ۱۳۶۸ (چهار سال پس از چاپ خاطرات و تالکات مصدق) به طبع رسیده، این موضوع را به صورتی نوشته است که حتی المقدور با نوشته دکتر مصدق در کتاب خاطرات و تالکات که نقل کردیم تطبیق کند، یا این که سرهنگ غلامرضا نجانی و ویراستار و تنظیم کننده کتاب به چنین کاری دست زده است. او می نویسد:

آزادی پدرم از زندان بیرجند، در نتیجه مداخله ارست پرون سوئیس انجام گرفت... در اواسط آذرماه ارست پرون، به علت شدت یافتن ناراحتی کلیه، در بیمارستان نجیبه بستری شد و چند روز بعد، پروفیسور یحیی عدل روی کلیه او عمل جراحی موفقیت آمیزی انجام داد. هنگامی که پرون بستری بود، محمد رضا ولیعهد، دوسه بار از او عیادت کرد. پرون که از ماجرای زندانی شدن پدرم اطلاع داشت و تحت تأثیر مراقبت‌های پزشکی پس از عمل جراحی، که منجر به بهبودی سریع او شده، قرار گرفته بود، در آخرین دیداری که ولیعهد از او در بیمارستان به عمل آورد، مسأله گرفتاری پدرم را عنوان کرد و درخواست آزادی او را نمود. پرون این موضوع را به من و پروفیسور عدل اطلاع داد (در کنار پدرم ۹ مصدق، ۵۶-۵۷).

مجله ایران، شماره ۱۰۱، سال دوازدهم

به ملک شخصی خود احمد آباد ساوجبلاغ منتقل می گردد و تا ۲۱ شهریور ۱۳۲۰ در این محل تحت نظر بوده است. در این تاریخ به موجب نامه شماره ۴۵۵ مورخ ۲۱ شهریور ۱۳۲۰ فرماندار نظامی تهران به دوره تحت نظر بودن وی نیز خامه داده می شود (رک. بخش «ح» در پایان همین مقاله). ولی مصدق علت آزادی خود را ورود شوروی به صحنه سیاست ایران ذکر می کند: «ورود دولت اتحاد جماهیر شوروی در صحنه سیاست ایران (لا بد اشاره است به تجاوز نظامی شوروی و انگلیس به ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰) سبب شد من وعده ای که در طهران و سایر نقاط زندانی بودیم و جانمان در خطر بود آزاد شویم...» (خاطرات، ۳۸۶).

### ج - علت زندانی شدن و تبعید دکتر مصدق

محمد رضاشاه می نویسد «... پدرم مصدق را به اتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه بر علیه دولت ایران توقیف کرده بود». دکتر مصدق در «عرض جواب» به همین نوشته شاه، موضوع اتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه علیه دولت ایران را که اتهاماتی بسیار سنگین است نادیده گرفته و چنان که پیش از این نقل کردیم، در جواب فقط نوشته است با آن که

مدت سیزده سال در شهر طهران و احمد آباد به انزوا گذرانیدم. کسی را ندیدم و با احدی معاشرت نمودم و با این حال تفهیم مرا برای چه دستگیر کردند و به شهربانی آوردند و بهترین گواه پرونده های من است در شهربانی. سوال کردم به چه تقصیر مرا این جا آورده اید؟ گفتند تقصیری ندارید و باید در این جا بمانید... (خاطرات، ۳۳۸-۳۳۹).

مکی هم نوشته است مصدق دلیل حبس خود را از مستطلق کتاب می پرسد سؤال را که به اداره سیاسی می برند، جواب می آورند شما تقصیری ندارید، ولی عیال با پدرم زندان بمانید و از آن وقت دکتر (مصدق) به مرض هیستری (حمه) که بی سابقه هم نبود شد بدأ مبتلا می شود (مکی، ۱۲).

مهبور شمس در کتاب خود دلیل توقیف دکتر مصدق را «همکاری با انگلیس و توطئه علیه ایران» ذکر کرده و افزوده است هم زمان با زندانی شدن دکتر مصدق، دکتر احمد متین دفتری نخست وزیر و علی اصغر حکمت وزیر کشور وقت نیز برکنار و بازداشت شدند... (شمسا، ۱۶۰-۱۶۳).

از سوی دیگر این سؤال مطرح است که چرا محمد رضا شاه که به یقین از طریق پدرش می دانسته است همکاری دکتر مصدق با کدام دولت خارجی بوده، از آن دولت نام

اینکه که از آراء محمد رضا شاه، حسین مکی، دکتر مصدق (در «عرض جواب»)، و دکتر غلامحسین مصدق درباره چگونگی آزاد شدن مصدق از زندان بیرجند آگاه شدیم، همان «لوری» که پیش از این نیز نوشتیم رای محمد رضا شاه و حسین مکی با واقعیت امر تطبیق می کند نه آنچه دکتر مصدق و پسرش نوشته اند، دلیل ما آن است که خود دکتر مصدق در همان کتاب خاطرات و تالکات، که در «عرض جواب» نوشته است «من و کسانم درخواستی از والا حضرت هما پونی ولیعهد وقت نکردیم...» (خاطرات، ۳۳۹)، در جای دیگر همین کتاب موضوع را به صورتی که شاه و مکی نوشته اند روایت کرده است بی آن که متوجه تناقض در گفتار خود شده باشد:

... بدون ذکر هیچ دلیلی روز پنجم تیرماه ۱۳۱۹ دستگیر شدم و پس از چند روز حبس مجرد به بیرجند تبعید گردیدم و در آن جا هم چند ماه در حبس مجرد بودم تا شخصی به نام پرن اهل سوئیس که در بیمارستان نجیبه بستری شده بود به خواش بزم از من نزد ولیعهد (شاهشاه قلی) وساعت نمود و به امر شاه قهید مرا به احمد آباد آوردند و... (خاطرات، ۲۹۳).

### ب - چرا ولیعهد واسطه آزادی دکتر مصدق شده است؟

محمد رضاشاه چنان که ملاحظه فرمودید نوشته است من از دکتر مصدق نزد پدرم شفاعت کردم و او پس از چند ماه آزاد گردید. نامه های پیشکار ولیعهد و پاسخ اداره کل شهربانی به وی نیز مؤید این امر است. ولی کسانی که با رضاشاه - و به قول دکتر مصدق با «دیکتاتور» - و شدت عمل او و نیز نحوه کار دستگاه شهربانی آن سالها آشنایی دارند به خوبی می دانند که در آنچه محمد رضاشاه نوشته و چند تن دیگر نیز با تفاوتها نقل کرده اند، فقط جزئی از حقیقت می تواند وجود داشته باشد نه تمام حقیقت. چگونه می توان پذیرفت که رحل سیاسی معروفی چون دکتر مصدق - که سالها پیش با خلع قاجاریه مخالفت کرده و در مجلس ششم نیز عموماً با سیاست رضاشاه در هر زمینه سراناسازگاری داشته و قطعاً به همین سبب هم از دوره هفتم مجلس شورای ملی به بعد خانه نشین شده بوده است - در سال ۱۳۱۹ به امر شاه زندانی شود و سپس به بیرجند تبعید گردد، و فقط با شفاعت ولیعهد نوزده ساله و با نامه پیشکار ولیعهد خطاب به سرپاس مختاری رئیس اداره کل شهربانی از زندان آزاد گردد. چرا رضاشاه همچنان که دستور داده بوده است دکتر مصدق را توقیف و زندانی و تبعید کند، از همان مسیر دستور آزادی او را صادر نکرده و این کار را به ولیعهد محول نموده است؟

خلاصه آن که دکتر مصدق بر اساس شفاعت ولیعهد در ۲۵ آذر ۱۳۱۹ از بیرجند

دکتر مصدق، پیشنهادهای نصب وزیری، و انگلیس ها (۱)

۲۱

برده است.

در این که توقیف دکتر مصدق بی ارتباط با بازداشت دکتر احمد متین دفتری نبوده است تردیدی نیست. دکتر باقر عاملی می نویسد: «متین دفتری در آبان ماه ۱۳۱۸ که تازه جنگ بین المللی دوم آغاز شده بود به نخست وزیری رسید و مدت هشت ماه نخست وزیر بود که مورد غضب رضاخان قرار گرفته از کار برکنار و چندی توقیف و مدتی حبس بود» (خاطرات یک نخست وزیر، مقدمه، ۹). دکتر متین دفتری نیز می نویسد «سقوط ناگهانی من (در تاریخ ۴ تیرماه ۱۳۱۹) و متعاقب آن بازداشت خطرناک من در اداره سیاسی شهربانی» معلول «نقشه کسانی بود که می خواستند صنف مستقل بازرگانان را بندگان جیره خوار دولت سازند» (همان کتاب، ۱۹۳). او می افزاید «عمال شهربانی برای تظاهراتی و نمایش دادن یک توطئه، پای بستگان من را به میان کشیدند و بعضی از آنها را که به کلی منزوی و از هر جریان سیاسی برکنار بودند به سخت ترین عقوبتها گرفتار کردند» (همان کتاب، ۱۹۵). اشاره متین دفتری به بعضی از «بستگان من»، مسلماً به دکتر مصدق است که در روز ۵ تیر ۱۳۱۹ - یک روز پس از بازداشت متین دفتری - بازداشت شده است. به یاد داشته باشیم که دکتر متین دفتری پس از اشغال ایران به توسط متفقین در سال ۱۳۲۰، به همراه عده قابل توجهی از ایرانیان به جرم ژرمنوفیل بودن زندانی گردید. آیا صحیح به نظر می رسد که رضاشاه فقط به سبب مخالفت متین دفتری، با یک طرح اقتصادی، او و وزیر کشور و مصدق را مورد غضب قرار دهد و همه را بازداشت کند!

حاج مهد یقینی هدا یت (مخبر السلطنه) نیز می نویسد «ظاهراً روابط [متین دفتری] با سفارت آلمان به حکم سابقه انشاء در آن سفارت» موجب برکناری او از نخست وزیری گردید» (خاطرات و خطرات، ۴۱۶).

### د - نحوه زندانی شدن دکتر مصدق

مکی می نویسد مصدق می خواست با راننده خود به تبعیدگاه برود:

شهربانی نخواست دکتر مصدق با شوفر خود مسافرت کند و از ساعتی که او را زندانی نمود انومیل او را توقیف کرد و روز بعد که شوفر برای شستوشی آن می رود او را بازداشت می کنند و چون اهل هندوستان و لبعه انگلیس بود پس از یک شب زندانی شدن او را مرخص کرد (مکی، ۱۱).

مهبور شمس با نقل همین عبارت مکی، می افزاید مصدق با انومیل خودش و راننده

آن اتفاق بود می برند و این عمل سبب می شود که دکتر تصور کند او را می خواهند تیرباران نمایند... (مکی، ۱۹-۲۰). علت تغییر اتفاق آن بوده است که بر طبق تلگراف رسیده از تهران کسی نیایست با مصدق ملاقات کند و چون در اتفاق اولی (ممکن بود عبور کنندگان از پنجره شما را ببینند برای شما این محل را تعیین نمود... دکتر مصدق ۲۸ روز در این اتاق می ماند (مکی، ۱۹-۲۰).

درباره زندان دکتر مصدق در بیرجند روایت دیگری نیز هست:

علینقی عالیخانی در مقدمه مفصل خود بر یادداشت‌های علم (جلد یکم ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸)، در فصل یکم «امیر بیرجند» می نویسد:

[مصدق] ... کانون همه تحریرها در دربار می دانست و در نتیجه تصمیم گرفت اطرافیان شاه را از گرد او براند و از جمله علم را به بیرجند تبعید کرد و در آن جا بود که وی [علم] از بیرون رفتن شاه [در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲] آگاه شد... (یادداشت‌های علم، ۳۱/۱).

و آن گاه در پانویس شماره ۱۰ فصل یکم می افزاید:

جهانگیر تفضلی در یادداشت‌های منتشر نشده خود جریان ملاقاتی را با دکتر مصدق که در طی آن درباره علم گفت و گو شده است، این گونه می نویسد: «... دکتر مصدق... گفت شاه به ای که می گویند دولت می خواهد علم را به بند عباس بفرستد، دروغ است. به علم بگویند که پدرش حق عظیمی بر من داشت، وقتی رضاشاه مرا به بیرجند تبعید کرد، امیر شوکت الملک از من بذرایی بسیار گرم و محترمانه ای کرد، تا جایی که رضاشاه از او رنجید و رنجش رضاشاه هم، در آن دوران دیکتاتوری، برای شوکت الملک خطرناک بود. رضاشاه به شهرتانی بیرجند دستور داد که مرا به زندان ببرند، و امیر شوکت الملک برای زندان من لوله کشی کرد و اگر محبت او نبود، من در آن زندان تلف شده بودم. به او [علم] بگویند دست از سیاست بازبندی خود با خارجیا بردارد و لزومی هم ندارد که به اروپا برود. از قول من به او بگویند: برو سر املاکت و عوض سیاست بازی برو شکار... (یادداشت‌های علم، ۵۱/۱).

احمد قرشی نیز در مذکوره تلفنی با این بنده، مطلبی را که عالیخانی از خاطرات منتشر نشده جهانگیر تفضلی نقل کرده است تأیید نمود و اظهار داشت که این موضوع را سال‌های پیش من شخصاً از جهانگیر تفضلی شنیده ام که گفت: دکتر مصدق به من گفت «به این پسر [اسدالله علم] بگو بر سر املاکت، بره دنبال شکار...».

مجهور شمسما نیز می نویسد: «... رضاشاه پهلوی بنا به وساطت امیر شوکت الملک علم موافقت کرده است که مصدق به بیرجند اعزام گردد و دوران زندانی بودن خود را در آن شهر بگذراند». وی می افزاید که مصدق در مدت اقامت در بیرجند «به بهترین وجه

شهرتانی به بیرجند اعزام می گردد، و «اتومبیل مصدق به مجرد رسیدن مصدق به بیرجند در اختیار خود او قرار گرفته و متعاقباً نیز راننده هندی خود مصدق به بیرجند رفته و رانندگی اتومبیل او را در مراجعت به تهران به عهده داشته است» (شمسا، ۱۶۸-۱۷۰).

از سوی دیگر وقتی قرار شد دکتر را به بیرجند ببرند، خانواده وی «از سرپاس [مختاری] درخواست نمودند که چون دکتر ناخوش است یک آشپز با او روانه کنند با این درخواست موافقت» می شود، و دکتر مصدق با جواد آشپز و همراه یاور جعفر شریفی رئیس شهرتانی زاهدان و غلامحسین قهرمان سرپاسیان و راننده شهرتانی با اتومبیل در دست به بیرجند می رود. در مشهد «سررنگ و قار رئیس شهرتانی استان ۹ دو مرتبه دکتر را ملاقات می کند... دفعه دوم... می گویند شهرتانی بیرجند جزو حوزه مأموریت من است و از هر گونه مساعدت نسبت به شما خودداری نمی کنم و از مرکز برای شما یک پرستار می خواهم...» (مکی، ۱۴-۱۷). «... در این اثنا پرستار با مقداری دوا که سرپاس مختاری اجازه داده بود از تهران وارد می شود». این پرستار پس از ۳۵ روز بیمار می شود و به تهران بر می گردد (مکی، ۲۰-۲۱). در اواخر دوران زندانی بودن دکتر مصدق در بیرجند «به واسطه نداشتن پرستار حال دکتر وخیم می شود و روزهای آخر آبان پرستار دیگری که رئیس کل شهرتانی اجازه داده بود از تهران وارد می شود و بیش از ۱۵ روز در زندان نمی ماند که دکتر از بیرجند حرکت می نماید» (مکی، ۲۲). همراه بودن آشپز مخصوص و پرستار در ایام زندانی و تبعید بودن دکتر مصدق در خراسان نیز قابل توجه است، زیرا امری استثنایی به شمار می رود.

#### ه - زندان دکتر مصدق در بیرجند

مکی درباره محل زندان دکتر مصدق در بیرجند می نویسد: «یاور شریفی به دکتر می گویند: تا جای مناسبی برای شما تعیین نکنم از بیرجند حرکت نمی نمایم و اطلاق ننگهانی را که نسیه خوب بوده برای دکتر معین نمود...» (مکی، ۱۸). روزی «دکتر قوام نصیری رئیس بهداری بیرجند به اتفاق دولتمردی به عبادت می رود. مریض برای این که مشغول شود از او [دکتر قوام نصیری] کتاب می خواهد و روز بعد یک جلد کتاب طبی مصور که مورد سوء ظن واقع نشود با حضور دولتمردی به دکتر مصدق می دهد... تا یکی از روزها که حالش بد بود و رسیدن ۳ فضل الله خاتمی رئیس زندان به عبادت او آمده بود کفیل شهرتانی ناگهان با انگشت به شیشه پنجره می زند و خاتمی را به خارج احضار می نماید و چیزی نمی گذرد که چند نفر پاسبان وارد می شوند و دکتر را به اتاق تاریکی که صندوقخانه

ممکن توسط مأمورین شوکت الملک علم پذیرایی شده...» (شمسا، ۱۶۵-۱۶۶). به علاوه مظفر شادعی نیز - بی اشاره به خاطرات جهانگیر تفضلی - برخورد گرم شوکت الملک علم را با دکتر مصدق در بیرجند تأیید کرده است (شادعی، ۱۵۵-۱۵۶).

و اما روایت بسیار مجمل دکتر قوام نصیری رئیس بهداری بیرجند در این باب: دکتر قوام نصیری که دو سال پیش در مشهد در گذشت سالها استاد دانشکده پزشکی دانشگاه مشهد بود و مشاغل اداری مختلفی نیز در دانشکده پزشکی و دانشگاه برمهده داشت که آخرین آنها معاونت مالی و اداری دانشگاه فردوسی بود که بر نویسنده این سطور منت بسیار نهاد و این شغل را پذیرفت و به شایستگی تمام از عهده آن برآمد. دکتر قوام نصیری در سالهای پیش (بین ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۷ که محل خدمت در دانشگاه فردوسی، مشهد بود)، دو سه بار در ضمن گفتگو از گذشته خود در شهر بیرجند، از دکتر مصدق نیز سخن به میان آورد و از دیدار با وی سخن گفت. تا آن جا که به یاد دارم - ولی البته به حافظه خود در این باب نمی توانم صد در صد اعتماد کنم - هرگز از محل اقامت دکتر مصدق در یک اتاق تنگ و تاریک کلامی بر زبان نیاورد. وی البته به تحت نظر بودن دکتر مصدق اشاره می کرد.

#### و - بیماری، اقدام به خودکشی، و قصد خودکشی

حسین مکی بارها از بیماری مصدق و قصد خودکشی او در ایام حبس و تبعید یاد کرده است. خود دکتر مصدق نیز در مجلس چهاردهم اظهار داشته است که چون «بدون جهت و دلیل مرا چند روز در زندان موقت تهران محبوس و از آن جا به زندان بیرجند انتقال دادند، در عرض راه و در زندان دوم مرتبه اقدام به خودکشی نمودم...» (کی استوان، ۲۷/۱). نقابت نماینده مجلس چهاردهم در سخنان خود در همان مجلس دربارۀ خودکشی مصدق گفته است: «همین قدر که فرمودند قصد خودکشی داشتم یک خلجانی برای من تولید شد زیرا قصد خودکشی یک قصد طبیعی نیست و در وقت مخصوصی این حال پیدا می شود...» (کی استوان، ۳۹/۱). آنچه را که مکی در این موضوع نوشته است فهرست وار نقل می کنم: «... و دکتر را با کیف و جعبه دواایی که در آن ادویه مسکنه داشت و ششپا آن را در کنار رختخواب خود می گذاشت به شهرتانی بردند...» (مکی،

\* همان می کردم که در کتاب امیر شوکت الملک علم، نوشته محمد علی مصدق، به ایام اقامت دکتر مصدق در بیرجند اشاره شده است. با جستجوی بسیار، سرانجام به این کتاب دسترسی پیدا کردم، ولی معلوم شد کتاب تنها مشتمل بر شرح اسرار شوکت الملک است نه چیزی دیگر.

۱۱). وقتی به او می گویند که «شما نقصیری ندارید ولی عجالتاً باید در زندان بمانید و از آن وقت دکتر به مرض هیستری (حمله) که بی سابقه هم نبود شدیداً مبتلا می شود» (مکی، ۱۱-۱۲). وقتی می خواهند او را با اتومبیل به بیرجند ببرند... «دکتر از سوار شدن خودداری می کند و خود را به روی زمین می اندازد و اظهار می کند اگر در زندان مرکزی بماند چون از خانه برای او غذا می آورند، خانواده اش نگران نخواهند بود... [اما از آن آیی که بایست امر اجرا شود اظهارات دکتر مورد توجه قرار نمی گیرد و او را جبراً وارد اتومبیل می کنند و حرکت می دهند...» (مکی، ۱۴، ۱۵). دکتر غلامحسین مصدق می افزاید که پدرش حاضر نمی شده است در اتومبیل سوار شود پس مأموران «... پدرم را ملاتپ پیچ کرده و دست و پایش را گرفته بودند تا به اتومبیل برسانند...» (در کنار پدرم، ۵۱). البته چنین کاری از شخصیتی چون دکتر مصدق بسیار بعید می نماید. مکی می افزاید «دکتر که وارد اتومبیل می شود جعبه دواای خود را پشت سر خود می بیند و تأثرات او تبدیل به وجد و شعف می شود و یقین می کند که با خوردن ادویه مسموم کننده که در آن داشت می تواند از مدت نگرانی کسان خود بکاهد» (مکی، ۱۵-۱۶). «دکتر مصدق این طور تصور می نمود که هر قدر زودتر خود را خلاص کند بهتر است... همین که شوفر به خواب می رود ده دانه قرص دیلاتوید (Dilatoid knoll) ترکیبی از تریاک و مقداری حبس سرفه که تریاک خالص آن را دکتر یک مثقال تخمین می زند و در جعبه بود بدون آن که آب بخواند و همراهان مقصود را دریا بند صرف می نماید... اتومبیل حرکت کرد چون مقدار سم زیاد بود معده تحمل نموده تکان اتومبیل هم کمک کرد، دکتر استفراغ کرد ولی مقداری که جذب شده بود تا شاهرود دکتر را بیپوش کرد. یاور شریفی تصور می کند که دکتر عادتاً دچار حمله شده و از این که مدت حمله طولانی شده نگران می شود و طیب حاضر می نماید» (مکی، ۱۶). «دکتر هر وقت که از حمله فراغت می نمود از کتاب [کنایی که رئیس بهداری بیرجند در اختیارش قرار داده بود] استفاده می کرد...» وقتی اتفاق او را در زندان بیرجند تغییر می دهند و به اتفاق تاریکی می برند «این عمل سبب می شود که دکتر تصور کند او را می خواهند تیرباران نمایند...» (مکی، ۱۹). «از ساعتی که جای دکتر عوض می شود هر وقت که از حمله فراغت می کند منتظر بوده است او را تیرباران نمایند تا این که روز بعد صدای رئیس زندان را از پنجره کوچکی که مشرف به حیاط زندان بود می شنود و او را می طلبد و به محض این که وارد می شود می گویند: چه وقت مرا تیرباران می نماید؟ رسیدن خاتمی از این حرف تعجب می کند و می گویند چنین امری نشده». «از موقعی که جای دکتر عوض شده بود حالش سخت تر شده بود و نمی خواست دیگر زنده



بوشم ۴۰ مصدق نبود. نوشتن است که کسی در دوران جوانی، پس از یک سال اقامت در پارسی آن چنان بیمار شد که در کلاس درس روی نیمکت دراز می کشید، و به هنگام بارگشت از پارسی به تهران، نیز در موقع انتقال از ترون اتوبوس به ترون روسیه چون قادر به حرکت نبود او را با چرخ خاک کشتی از این ترون به آن ترون منتقل می کنند و نیز هنگامی که در بندر انزلی از کشتی پیاده می شود، حمالی او را کول می کند و در کالسکه می نشاند.

آنچه را در این قسمت از قول مصدق نقل کرده ام باید به بخش «تحصیلات عالی» و «اری» در مقاله فوق الذکر (ص ۷۳۱ به بعد) افزود تا روشن گردد که دکتر مصدق چگونه از دوران جوانی تا پایان عمر به بیماریهای مختلف مبتلا بوده است. ناگفته نماند که از آذرماه ۱۳۱۹ (بارگشت از بیرجند به احمدآباد) تا پایان حیات دکتر مصدق دیگر هرگز به عجز او در حرکت کردن اشاره ای نگردیده است.

### ز - راننده تبعه انگلیس دکتر مصدق

دکتر مصدق وقتی در سال ۱۹۱۹ میلادی از سفر سوم خود به اروپا از مسیر هندوستان به ایران بازگشت و والی فارس شد، چنان که در مقاله «دکتر مصدق، انقلاب مشروطه، ...» نوشته ام، از هندوستان اتوبیلی می خرد و با راننده هندی به ایران بازمی گردد. از آنچه مصدق نوشته است معلوم می شود لافاقل تا ۵ تیر ۱۳۱۹ همین راننده در خدمت دکتر مصدق بوده است و چون در آن سالها هندوستان مستعمره انگلستان بود، راننده مصدق «تبعه انگلیس» به شمار می رفته است و به همین جهت وقتی دکتر مصدق در تیر ۱۳۱۹ توقیف می شود، شهرتانی این راننده را که تبعه یک دولت خارجی بوده است پیش از یک شب زندانی نمی کند. آیا این راننده در سالهای بعد نیز رانندگی دکتر مصدق را برعهده داشته است؟ و از همه مهمتر این که چرا دکتر مصدق که شهرت خود را بیش از هر چیز مدیون مخالفت با انگلستان است، اجازه داده بوده است یک تبعه انگلیس در تمام اوقات در چاردریواری خانه اش، یا در ساعاتی معین وی را به طور مستقیم زیر نظر داشته باشد؟ کسانی که با دکتر مصدق در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ در تماس بوده اند می توانند اعلام کنند که این راننده تبعه انگلیس تا چه زمانی در خدمت وی بوده است.

### ح - چند کلمه درباره نامه هایی که در اختیار مصدق بوده است

حسین مصدق در مقدمه کتابش علاوه بر نامه پیشکار ولایت عهد به ریاست اداره کل شهرتانی درباره انتقال دکتر مصدق از بیرجند به احمدآباد، و پاسخ رئیس اداره کل

### د. در مصدق، پیشنهادهای محست وزیری، و انگلیسی ها (۱)

۱. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۲. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۳. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۴. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۵. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۶. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۷. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۸. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۹. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۱۰. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۱۱. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۱۲. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۱۳. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۱۴. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۱۵. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۱۶. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۱۷. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۱۸. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۱۹. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۲۰. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۲۱. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۲۲. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۲۳. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۲۴. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۲۵. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۲۶. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۲۷. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۲۸. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۲۹. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

۳۰. «دکتر مصدق»، شماره ۱۶، مرداد ۱۳۲۹، ص ۶ و ۷.

بماند» (مکی، ۲۰). «از این به بعد دکتر مصدق امید نداشت که از زندان جان به در ببرد، نه ستم داشت که خود را مسموم کند و نه وسیله ای که خود را انتحار نماید. گاهی فکر می کرد که با تیغ صورت تراش خود را خلاص کند. ولی هر وقت رئیس زندان لوازم صورت تراشی را برای او می آورد آن قدر تأمل می کرد که کار دکتر تمام شود و آن را ببرد. یگانه راهی که به نظر دکتر می رسید این بود که بالای بام برود و خود را از آن جا پرت نماید و چون این کار نتیجه قطعی نداشت و ممکن بود که با حال بدتری تصادف کند از آن صرف نظر کرد» (مکی، ۲۱). «... دکتر چاره منحصر به فرد خود را در این دید که غذا نخورد... سه شبانروز غذا نخورد و چون ضعیف بود او را طوری ناتوان نمود که یکی از پاسبا[ن]ان به کفیل شهرتانی اطلاع داد دکتر در خطر است...». سرانجام پس اثر اصرار کفیل شهرتانی حاضر شد «از تصمیم خود منصرف شود و با خوردن شیری که حاضر شده بود افطار کند...» (مکی، ۲۲). وقتی مأمور شهرتانی - بر اساس شفاعت ولیعهد - برای ابلاغ خبر آزادی مصدق به بیرجند می رود و کفیل شهرتانی بیرجند به دکتر مصدق می گوید «نماینده شما با مأمور شهرتانی از تهران آمده و می خواهند شما را ملاقات کنند... دکتر این طور استنباط می کند که نماینده او برای گرفتن وصیت نامه و مأمور شهرتانی هم که همیشه منتظر بود برای تلف کردن او آمده است و چون به زندگی طاقت فرسای او خاتمه داده می شد از کفیل شهرتانی خواهش می کند که ملاقات را به صبح موکول نکنند و واردین همان شب دکتر را ملاقات نمایند. کفیل شهرتانی می رود و بعد با محمد شرافتیان نماینده دکتر مصدق و دهشپور نماینده شهرتانی مراجعت می نماید. مأمور شهرتانی اظهار می کند خوشوقت از این که حسب الامر اعلیحضرت آمده ام شما را به تهران و از آن جا به احمدآباد ببرم و در خدمت شما باشم» (مکی، ۲۴). «از مشهد تا تهران سه شب طول کشید... چون دکتر از راه رفتن عاجز بود و در عرض راه آشپز او را کول می کرد و نیز طوری مرض [مریض] بوده که از پوشیدن لباس عجز داشت...» (مکی، ۲۵-۲۶).

از آنچه مکی نوشته است مبتلا بودن دکتر مصدق به هیستری (حمله) [به اصطلاح مکی و لا بد شخص دکتر مصدق] تا یاید می شود. در آنچه نقل کردیم معلوم می گردد او بارها دچار «حمله» شده بوده است، وی چند بار به صورتهای مختلف قصد کرده بوده است که خود را بکشد، دو سه بار گمان برده است که می خواهد او را تیرباران کنند. مکی نوشته است به هنگام بازگشت از بیرجند به تهران چون مصدق از راه رفتن عاجز بود آشپز او را کول می کرد و آن چنان بیمار بود که از پوشیدن لباس نیز عجز داشت. در مقاله «دکتر مصدق، انقلاب مشروطه، و تحصیلات عالی در اروپا» (ایران شناسی، سال ۱۱، شماره ۴)

### مجله ایران شناسی، سال دوازدهم

شهرتانی به آن که از نظران گذشت، متن چند نامه دیگر را نیز به این شرح چاپ کرده است: ۱- نامه رئیس اداره کل شهرتانی به ریاست شهرتانی مشهد درباره این که «دکتر محمد مصدق تحت مراقبت باور شریفی کفیل شهرتانی زاهدان با اتوبیل درست اعزام گردید... و تحت مراقبت کامل در زندان آن جا با هزینه خودش که بضاعت دارد زندانی بوده، و نهایت مراقبت از مشارالیه بشود و به هیچ وجه نباید مکاتبه یا خارج داشته باشد و از ملاقات هم به کلی محروم باشد...» (مکی، ۱۵) ۲- تلگراف رئیس شهرتانی مشهد به اداره کل شهرتانی درباره هزینه روزانه دکتر مصدق و یک نفر خدمتگزار، و این که به علت بیماری غش به دارو نیز نیاز دارد ۳- نامه رئیس شهرتانی مشهد به اداره کل شهرتانی (مکی، ۱۸) ۴- تلگراف رئیس شهرتانی مشهد به اداره کل شهرتانی درباره ضرورت معاینه پزشکی از دکتر مصدق که به بیماری غش مبتلاست (مکی، ۲۰) ۵- نامه فرمانداری نظامی تهران درباره آزادی دکتر مصدق به این شرح:

شماره ۱۵۵ مورخه ۲۱ شهریور ۱۳۲۰

به فرمان پندگان اعلیحضرت شما بونی شما آزاد بوده و در هر قسمت کشور بخواهید متوقف باشید در آیه مزاحمتی برای شما نخواهد بود. فرماندار نظامی تهران - سپید احمدی (مکی، ۲۷).

از این نامه ها فقط نامه فرمانداری نظامی تهران خطاب به دکتر مصدق است که در دست وی بوده و آن را برای چاپ در اختیار مصدق قرار داده است، ولی پیش نویس یا اصل بقیه نامه ها در پرونده دکتر مصدق در اداره کل شهرتانی بوده است، و برخی از آنها در دفتر پیشکاری ولا یعهد یا اداره شهرتانی مشهد، نه در دست دکتر مصدق. سؤال این است که این نامه ها چگونه به دست دکتر مصدق و مکی رسیده است. آیا فقط همین اوراق در اختیار ایشان قرار داده شده بوده است یا تمام پرونده دکتر مصدق در اداره کل شهرتانی. زیرا دکتر مصدق چنان که دیدیم در «عرض جواب» به شاه در مورد بیگناهی خود می نویسد به پرونده های من در شهرتانی مراجعه کنید تا صدق گفتارم ثابت شود. آیا وی - یا مکی - پس از شهریور ۱۳۲۰ و تبعید رضاشاه پرونده مورد بحث را در اداره کل شهرتانی از نظر گذرانیده اند؟

### منابع:

پهلوی، محمد رضا، «مأویت برای وطن، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، تهران، ۱۳۱۷.  
خاتمی، سید علی، «رهبر انقلاب: اراده و ایمان سیاسی در تحولات اجتماعی و سیاسی اثری گذار»، اطلاعات



مجله

# ایران‌شناسی

ویژه پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

با آثاری از:

سلیمان بهبودی (برگزیده‌ها)

هاشم رجب زاده

طلال عترسی (ترجمه)

داریوش کارگر

حشمت مؤید

محمد علی موحد (برگزیده‌ها)

تئودور نولدکه (ترجمه)

حبیب برجیان

سید حسن تقی زاده (برگزیده‌ها)

فرخ زاد زند

محمد علی همایون کاتوزیان

احمد کاظمی موسوی

جلال متینی

عباس میلانی

احسان یارشاطر





مجلس شورای ملی ایران و چه در برابر شورای امنیت و دیوان داوری بین المللی... از هیچ فرصتی برای استناد به گفته های نفی زاده در بی اخباری قرارداد ۱۳۲۷ فروگذار ننمود... (موجد، ۸۴/۱).

#### ۶- دکتر مصدق و ملی شدن نفت

به نظر نویسنده این سطور، نام دکتر محمد مصدق به عنوان کسی که نفت ایران را ملی اعلام کرد، و در نبردی کاملاً نابرابر روی در روی انگلستان و شرکت نفت انگلیس و ایران ایستاد، بی تردید در تاریخ معاصر ایران و کشورهای خاورمیانه ثبت شده و ماندگار است. به نظر بنده حتی نفس ملی کردن نفت - بی توجه به پیامدهای آن - نیز حائز کمال اهمیت است، و بدین جهت اگر دکتر مصدق پس از تصویب قانون ملی شدن نفت در مجلس شورای ملی، مقام نخست وزیری را نمی پذیرفت و انجام این مهم را به دیگری واگذار می کرد، و یا اگر پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که با قیام یکپارچه مردم ایران برای بار دوم به نخست وزیری برگزیده شد، از قبول خدمت عذر می خواست، این امر چیزی از منزلت وی نمی کاست، زیرا همان طوری که عرض کردم نفس ملی کردن صنعت نفت - بی توجه به تبعات آن - پاسخی بود دلیرانه به دو قرن تحقیر ملت ایران از سوی انگلستان. البته در این امر بزرگ ملی، تمامی مردم ایران از صدر تا ذیل، به جز اعضای حزب توده ایران از صغیر و کبیر و برخی از عمال انگلستان، در پشت سر مصدق قرار داشتند و از این اقدام جسورانه و مبین پرستانه احساس سربلندی می کردند. نویسنده این سطور نیز به یاد دارد در ایامی که سنش از بیست و سه چهار سال تجاوز نمی کرد و معلم دبیرستان البرز بود و با خواندن روزنامه های مختلف از ماجرای مبارزه ملت ایران به طور سطحی آگاه می گردید، وقتی فی المثل تصویر حسین مکی را در روزنامه ها دید که در آبادان در برابر عمارت مرکزی شرکت نفت در حال بستن شیر نفت است تا صدور نفت ایران را به نفع شرکت سابق قطع کند، و یا وقتی که در روزنامه ها خواند حسین مکی سوار بر یک قایق موتوری شرکت نفت، نفتکش بزرگی را که بی دادن رسید، نفت ایران را برده بود، تا دهانه خلیج فارس تعقیب کرده است (بی آن که بداند سرعت کشتی نفتکش با قایق موتوری مطلقاً قابل قیاس نیست)، احساسی خاص و ناگفتنی به وی دست داد. چه یخیز از بازیهای پشت پرده، به مانند همه ایرانیان، می پنداشت دوران سبه روزی ملت ما به پایان رسیده است. در این احساس، به یقین همه ملت ایران - به جز اعضای حزب توده ایران که آشکارا حتی بر ملی شدن نفت نیز می تاخندند و امن و آرامش مملکت را در مدتی بیش از دو سال مختل ساختند و بهانه به دست دشمن دادند - شریک بودند.

#### ۷- مقصود از ملی شدن نفت چه بود؟

مجلس شورای ملی برای انتخاب اعضای کمیسیون مختلط به سرعت اقدام نکرده بود. وی در مجلس گفت:

... زیرا که من در چند جلسه عرض کردم ملت ایران روزی سیصد هزار لیره منصرمی شود و هیچ روال ندارم که لما بندگان مجلس که فعلاً ده روز است می گذرد پا کمتر یا بیشتر در انتخاب کمیسیون مختلط اقدام نفرموده باشند... (مذاکرات مجلس ۱۶، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰).

اظهار نظر دیگر اعضای جبهه ملی در این باب، دست کمی از اظهارات دکتر مصدق ندارند:

دکتر شایگان هم در جلسه ۲۸ آذر ماه ۱۳۲۹ مجلس شورا گفت: «این کار را [اشاره به ملی شدن نفت] بکنید، اگر نشد گردن مرا بزنید».

دکتر بقایی، در جلسه سوم دی ماه ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی حتی از بستن در بالا پیشگاه آبادان و فروش نفت خام سخن در میان آورد: نفت خام می فروشیم... می دانید که این جاهها با این ترتیبی که تعبیه می شوند نفت از آنها فوران می کند. ما تصفیه نشده می فروشیم. چه مانع دارد؟ کشتی می آید کنار بندر، ده هزار تن نفت می خواهد، یکی دیگر می آید سیصد تن نفت می خواهد، پولش را می گیریم... دکتر بقایی در همین سخنرانی پیش بینی می کرد که مشتریان در اسلحه های بتادر ما «مثل دکان تلوانی» ازدحام خواهند کرد.

مکی نیز در جلسه مورخ ۱۶ بهمن ۱۳۲۹ کمیسیون نفت روایتی دیگر از همین نوع حسابهای سرانگشتی ارائه داد و گفت: دنیای امروز سی میلیون تن نفت را نمی تواند از جای دیگر استخراج بکند، مجبور هستند که اگر تنی پنجاه لیره هم شده پول بدهند و ما استخراج بکنیم... آنها مجبور هستند حتی مهندسین مجالی هم به اختیار دولت ایران بگذارند برای این که بتوانند بازار دنیا را اداره بکنند (موجد، ۱۷۴/۱-۱۷۶).

دکتر مصدق ظاهراً حتی در ماه اول نخست وزیری اش گمان می کرده است دولت انگلستان ملی شدن نفت ایران را، در آینده ای نه چندان دور، خواهد پذیرفت. زیرا هنگامی که به بهانه نداشتن امنیت جانی در مجلس شورای ملی متحصن گردید، که به آن اشاره خواهد شد، در نامه ای به مجلس نوشت: «... اجازه دهید تا روزی که تکلیف نفت معلوم نشده است در همین مجلس بمانم» (زهداب، افسانه، ۳۷۰). در حالی که این تصورات کاملاً نادرست بود زیرا:

در اوایل سال ۱۹۵۱، کل تولید نفت ایران به طور متوسط روزانه ۶۶۰۰۰ بشکه و کل تولید دنیا ۱۰/۱ میلیون بشکه در روز بود. [اما پس از قطع نفت ایران] شرکتهای عمده نفتی یا بالا بردن سطح تولید در عراق، عربستان سعودی، کویت، و آمریکا کل تولید دنیا را تا سال ۱۹۵۲ به ۱۳ میلیون بشکه در

۱۳۱۲ به عنوان وزیر مالیه قرارداد نفت را امضا کرده است، یا بد به نین، یاد اذم که در مجلس پانزدهم اظهار داشت به هنگام امضای آن قرارداد «آلت فعل» بوده است. وی البته با ادای این عبارات به حیثیت سیاسی خود لطمه ای اساسی وارد ساخت اما راه را برای حفظ منافع ایران و بطلان آن قرارداد باز کرد. به ساقچه امر توجه فرمایید:

در همین ایام اتفاق مهم دیگری افتاد... این اتفاق سخنانی بود که سید حسن نفی زاده در جلسه مورخ هفتم بهمن ماه ۱۳۲۷ مجلس شورا راجع به جریان انعقاد و امضای قرارداد ۱۳۱۲ نفت بر زبان راند... نفی زاده در زمان عقد آن قرارداد وزیر مالیه بود. سخنان وی اعتبار قرارداد را زیر سؤال برد و حره قاطعی به دست مخالفان کمپانی داد که قرارداد را از اصل باطل و مخدوش می خواندند (موجد، ۸۱/۱).

وی گفت:

... من شخصاً هیچ وقت راضی به تمدید مدت قرارداد نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بوده تفسیر آلت فعل نبوده بلکه تفسیر قائل بود که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست برگردد.

کنت اعتراضی تا این درجه صادقانه و در عین حال سنجیده، حساب شده و دقیق از دست اندرکاران سیاست ایران بر صفحه تاریخ نقش بسته است... (موجد، ۸۳/۱).

و آن گاه پس از این اعتراف صریح نفی زاده،

... دکتر شایگان... ملی یک استدلال حقوقی در مجلس شورای ملی همین سخنان را دلیل بر وجود اکراره در عقد دانست و قرارداد را اگر نه باطل، دست کم غیر نافذ خواند. دکتر مصدق نیز چه در

«در باره این موضوع نفی زاده نوشته است: [دکتر مصدق] روز اول آمد مجلس سنا، با کاپینه اش آمد. من رئیس بودم، حالا ناچار بود با من سلام علیک کند. صبح جلو آن جا که وزراء می نشستند رو به روی رئیس. تصویر می کشید، که خودش هم رئیس الوزراء شد، و خواهر زاده اش بود، همان جا که نشسته بود، نوشت اجازه می دهیم این آقای را بیایم خدمت شما آتشی بشود. من جواب دادم: بله. گفتند: خود مصدق وادار کرده بود. وقتی مجلس تمام شد، آمد از پله ها به راهرو، دیدم مصدق آمد طرف من. گفت اجازه بدهید هدیه گر را بیوسم. پرسیدم و رفتم توی اطاق، مکی و یکی دو نفر هم آمدند توی اطاق. آن جا خیلی تعارف کرد. مکی گفت این ملی شدن نفت از فلان کسی [نفی زاده] است. [مصدق] گفت: بله، ملانی تلفظ کرد و چون گفت مجبوری بود و ما قبول نداشتیم خودش باطل است. پس عمده از بیان فلان کسی ملی شدن نفت ناشی شد. ولی از آن جا که بیرون رفتم قلبش صاف نشده بود».

او حیالی شهرت طلب بود. مرحوم حکیم الملک با او بد بود. می گفت تمام حقه بازی ست. به مجلس شورای ملی آمد، آمدیم تا ورودی می آمد تا نزد یک بهارستان. آن جا پیاده می آمد که مردم دست بزنند. خیلی عوام فریب بود. با او... با دل نبی بود، آدم بدی نیست، اما حالش این طور بود. از عوام فریبی خوشش می آمد... البته کلاری که کرد بود... بود... بود... بود... خدا سلامتش بخارده [نفی زاده، ۳۷۱-۳۷۲].

قانون نه ماده ای ملی شدن نفت برای رسیدن به سه هدف اساسی زیر بود:

۱- «مالکیت ذخایر نفت و تأسیسات نفت به دست ایران بپفتد ۲۹» - «اداره مطلق و کنترل کامل عملیات صنعت نفت را شرکت ملی نفت ایران در دست بگیرد، به جای این که در دست شرکتهای خارجی باشد ۳۰» - «هدف نهایی ورود به بازارهای بین المللی بود بدون این که از طریق شرکتها واسطه ها انجام بشود، بلکه شرکت ملی نفت بتواند مستقیماً با مصرف کنندگان در تماس باشد و در فعالیت بازاریابی و توزیع نفت در دنیا فعالیت بکند. اصل اول که مالکیت بود از همان آغاز، یعنی پس از گذراندن قانون ملی شدن نفت، هم از طرف شرکت سابق نفت انگلیس و ایران پذیرفته شد و هم در پیشنهادت بعدی که به مصدق ارائه شد، منظور گردیده بود» (مینا، ۷).

در ضمن باید در نظر داشت که در زمان ملی شدن نفت ایران، هشت شرکت عمده بین المللی در جهان، کنترل تولید و پالایش و حمل و نقل و توزیع بازار نفت را در اختیار داشتند: پنج شرکت آمریکایی، شرکت نفت انگلیس و ایران، یک شرکت هلندی، و یک شرکت فرانسوی.

... در آن موقع در حدود نود درصد کل ظرفیت تولید و پالایش و توزیع و فروش نفت در تنبای آزاد در اختیار هشت شرکت بین المللی نفت بود و بیش از هشتاد و پنج درصد ناوگانهای نفتکش دنیا که حمل و نقل نفت را از مراکز تولید نفت به مراکز مصرف انجام می دادند باز در اختیار این هشت شرکت بود (مینا، ۶).

#### ۸- میزان آگاهی اعضای جبهه ملی از صنعت نفت و سیاست جهانی آن

از آنچه دکتر مصدق و اعضای جبهه ملی پیش از ملی شدن نفت و پس از آن اظهار داشته اند به خوبی آشکار است که هیچ یک از ایشان با مسأله پیچیده نفت و قدرت مطلق که پانهای بین المللی نفت آشنایی نداشتند اند. پندار آنان این بود که چون آمریکا حامی «... صریح و استثمار شده است، ایران را تا مرحله نهایی ملی شدن نفت تأیید می کند و... انگلیس و شرکت نفت انگلیس و ایران هم می ایستد... در حالی که آمریکا... ایران سپیم شود، و در عمل، هم از نظر مصالح خود و هم از نظر منافع... توانست با پرداخت حتی یک سنت بیش از پنجاه پنجاه که... موافقت کند.

... نام نامه ای در ۲۶ آذر ۱۳۲۹ به مجلس شورای ملی... میلیون پوند درآمد خواهیم داشت. این... اش تکرار کرد، و آن موقعی بود که

روز افزایش دادند، یعنی تقریباً سه برابر آنچه در ایران تولید می‌شد... و از این راه توانستند بدون ایجاد کمبود مرضه نفت جلوی صادرات نفت ایران را بگیرند (مینا، ۸-۹).

متأسفانه دکتر مصدق پس از گذشت ماهها، وقتی که به منظور شرکت در شورای امنیت به آمریکا رفت و با ترومن رئیس جمهوری آمریکا و دیگر بلندپایگان آن کشور ملاقاتها کرد، دریافت که پندار او و همکارانش همه نادرست بوده است. پس، در بازگشت به ایران، در روزهای سوم و نوزدهم آذر در مجلس شورا گفت: «... ما نمی‌توانیم یا بیست تصور کنیم عایدات نفت داریم... ما باید بگوییم این مملکت نفت ندارد...» (صفایی، ۲۰۹). بیانات مصدق روشن می‌کرد که وی در این سفر تا حدود زیادی با واقعیت‌های مربوط به نفت و سیاست نفتی آمریکا آشنا گشته و به این نتیجه رسیده است که ایران نمی‌تواند خوش خیالانه به حرکتی مؤثر از ناحیه آمریکا برای وادار کردن بریتانیا به تغییر موضع آن کشور دل ببندد (موجد، ۱/۲۴۱).

اما دکتر مصدق در سال ۱۳۴۰، به هنگام نگارش خاطراتش، با توجه به تجارب تلخی که در ماجرای نفت به دست آورده بود، ناچار گردید که مسأله سیصد هزار لیره درآمد قطعی روزانه نفت را که سابقاً چند بار بی قید و شرط عنوان کرده بود، به صورتی دیگر مطرح سازد، که البته بسیار قابل تأمل است:

راجع به عایدات روزی سیصد هزار لیره که در مجلس شورای ملی عرض شده معلوم نیست، کجای آن خلاف بوده است... آیا کسی تصور می‌کرد که فقط با تصویب یک قانون در مجلسین شرکت صاحب امتیاز، دستگاه نفت را به ما تحویل بدهد و از منافع زیاد و نامشرومی که می‌برد صرف نظر کند و ساکت شود. ای کاش دستخط مبارک [دستخط عزل وی از نخست‌وزیری در مرداد ۱۳۳۲] صادر نشده بود تا معلوم شود قضیه چطور به نفع ایران حل می‌شد... (خاطرات، ۲۷۶).

پس از مقدمه‌ای که از نظراتان گذشت، اکنون به ذکر اهم حوادث دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق در دو بخش می‌پردازم:

## الف - در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی

### ۱- مصدق در اولین ماه زمامداری

دکتر مصدق در روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ دولت خود را با برنامه دو ماده‌ای (اجرای قانون ملی شدن نفت، و اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها) به مجلس معرفی کرد. این چند اقدام بحث‌انگیز او در نخستین ماه نخست‌وزیری اش یاد آورده شد:

آمد بد تمام وقت خود را به حرف‌گزارانید، خدا شاهد است که شما نمی‌توانید در این مملکت کوچکترین خدمتی بکنید... (مذاکرات مجلس ۱۶، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۰).

وی در خاطراتش، مقصود خود را در این باب روش‌تر بیان می‌کند. می‌نویسد علت این که قبول نخست‌وزیری را موکول به تصویب قانون اجرای ملی شدن نفت در مجلس کردم، این بود که اگر

... قبل از تصویب قانون فرمان صادر شده بود و دولت تشکیل می‌گردید، آن دسته از نمایندگان مخالف آن قدر از عدم صلاحیت بعضی از وزرا، حرف می‌زدند تا من مأیوس شوم و کنار بروم و در صورت مقاومت بازروری طرح نمایندگان راجع به ملی شدن صنعت نفت آن قدر صحبت می‌کردند و مخالفت می‌نمودند تا موضوع به کلی منفی شود و از درج کلام ساقط گردد (خاطرات، ۱۷۹).

سوم - تحصن در مجلس: هنوز ده دوازده روزی از آغاز نخست‌وزیری مصدق نگذشته بود که وی در ۲۳ اردیبهشت به بهانه نداشتن امنیت جانی، در مجلس شورای ملی متحصن شد و دلیل اتخاذ تصمیم خود را به صورتی مبهم این چنین اظهار داشت:

... بودن در خانه رفت و آمد در شوارع برای من ممکن است ایجاد خطر کند. بنابراین اجازه دهید تا روزی که تکلیف نفت معلوم نشده است در همین مجلس بمانم. در این موقع آقای نخست‌وزیر تریبون را ترک گفتند و حالشان به هم خورد و به زمین افتادند و چند نفر ایشان را به خارج تالار جلسه بردند (زهاب، افسانه، ۳۷۰).

ناگفته نماند که معلوم نیست چرا دکتر مصدق در خاطراتش از «تحصن» خود در مجلس با لفظ دیگری یاد کرده است: «در نتیجه احساس عدم امنیت برای شخص خود در مجلس متوقف شدم» (خاطرات، ۲۰۹).

ولی دکتر غلامحسین مصدق علت تحصن پدر را بدین شرح نوشته است که نواب صفوی رهبر فدا بیان اسلام به پدرم پیغام داد «ما شما را نخست‌وزیر کرده ایم [اشاره به قتل هژیر و یزید آرا]، حالا باید قوانین اسلام را پیاده کنی»، و چون جواب مساعدی به او داده نشد، «نامه ای با جوهر قرمز برای پدرم فرستادند و او را تهدید کردند که خودت، پسرانت، و نوه‌ها یا را خواهیم کشت...» (در کنار پدرم، ۶۲). تحصن نخست‌وزیر در مجلس موجب تعجب همگان گشت. از جمله جمال امامی در مجلس به اعتراض گفت:

شما رئیس کشور و نخست‌وزیر و رئیس قوه اجرائیه هستید و مسؤول امنیت کشور و تمام مردم می‌باشید. این مسخره است که رئیس دولت بگوید من امنیت ندارم... (صفایی، ۱۵۵)

علا وزیر دربار نیز از سوی شاه نژد مصدق رفت و او را از تحصن منع کرد. «در این دیدار مصدق از شاه خواست سرلشکر حجازی را از ریاست شهربانی برکنار کند. چند روز

اول - فاصله گرفتن از جبهه ملی: دکتر مصدق پس از زمامداری، جلسه جبهه ملی را در خانه خود تشکیل داد. جبهه ملی او را در انتخاب وزیران آزاد گذاشت در حالی که هیچ یک از اعضای جبهه ملی در کابینه او شرکت نداشتند و به یقین با همه وزیرانش نیز موافق نبودند. عبدالقدیر آزاد عضو جبهه ملی به مصدق اعتراض کرد که چرا بی مشورت با جبهه ملی قبول زمامداری کرده است - که البته در یک کار سیاسی دسته جمعی اعتراض به جای بود - اما مصدق در جواب او گفت: «من با پشتیبانی جبهه ملی نخست‌وزیر نشده‌ام، و از این پس هم در جلسه‌های جبهه ملی شرکت نمی‌کنم و شرکت هم نکرد» (صفایی، ۱۵۴، نقل از: ملک، ۲۵-۲۶). عبدالقدیر آزاد آن شب به عنوان عکس العمل از جبهه ملی و فراکسیون وطن استعفا داد. مکی نیز از مصدق پرسید آیا این درست است که گفته‌اید دیگر عضو جبهه ملی نیستید؟ (زهاب، افسانه، ۳۶۶). بدین ترتیب نخستین شکاف در روز اول نخست‌وزیری مصدق در جبهه ملی به وجود آمد، و این رشته ای است که سر دراز دارد.

در حالی که دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی بارها خود را یکی از اعضای جبهه ملی معرفی کرده بود و همه می‌دانستند که وی بی تردید رهبر جبهه ملی ست. و به همین دلیل بود که او عموماً در مجلس از طرف جبهه ملی سخن می‌گفت، مانند: «من با صدای بلند به گوش ملت ایران و به سمع تمام جهانیان می‌رسانم که ما نمایندگان جبهه ملی تا روح در بدن داریم...» (صفایی، ۱۰۶)، یا هنگامی که رزم آرا وارد جلسه علنی مجلس شد، «دکتر مصدق اعلامیه جبهه ملی را در مخالفت قاطع با حکومت رزم آرا در پشت تریبون مجلس خواند» (صفایی، ۱۰۵-۱۰۶)، و در جلسه ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ کیسیون نفت در پاسخ رزم آرا گفت: «من به نمایندگی جبهه ملی و پشتیبانی ملت ایران، مراتب انزجار ملت ایران را نسبت به گزارش آقای نخست‌وزیر ابراز می‌دارم...» (صفایی، ۱۳۷). ولی وقتی بر مسند نخست‌وزیری تکیه زد چنان که دیدیم حسابش را از «جبهه ملی» جدا کرد!

دوم - بستن درهای اعتراض به روی مخالفان: دکتر مصدق که به هنگام نمایندگی در دوره‌های مختلف مجلس، چنان که پیش از این گفتیم - در موقع طرح برنامه دولت‌ها، بارها به شرح سخن گفته بود، ا پتک در مقام نخست‌وزیری، با تأکید از نمایندگان مجلس می‌خواست که به آن روش عمل نکنند، به نخست‌وزیری و وزارتخانه‌ها بیا بید

... و تذاکراتی که در این جا [مجلس] می‌خواهید بدهید همان جا پشتیبانی عملی کنید. اگر شما این کار را کرده‌اید، می‌توانید رفع بدبختی این مملکت را بکنید و اگر این کار را نکردید و

«هر جا پس از تمام «صفایی»، ستاره (\*) افزوده شده، منظور آن است که وی مطلب را از مذاکرات مجلس شورای ملی نقل کرده است.

بعد سرلشکر بقایی که مورد اعتماد مصدق بود رئیس شهربانی کل کشور شد، ولی مصدق همچنان در اتاق مخصوصی در بهارستان بود و کارهای خود را در همان جا انجام می‌داد تا در روز ۱۴ خرداد به دستور دولت نواب صفوی توقیف شد. درباره تحصن دکتر مصدق، چه روایت‌وی را بپذیریم و چه روایت پسرش را، پس از تغییر رئیس شهربانی به پیشنهاد شخص مصدق، و توقیف نواب صفوی، مصدق با بستن مانند نخست‌وزیران قبلی به دفتر نخست‌وزیری نقل مکان می‌کرد.

چهارم - انتقال نخست‌وزیری به منزل شخصی: دو سه روز بعد از توقیف نواب صفوی، دکتر مصدق از مجلس به خانه خود نقل مکان کرد و دفتر نخست‌وزیری را در خانه خود تشکیل داد و در همان روز، گارد نخست‌وزیری را در خانه خود مستقر ساخت و عموماً بی‌زحمت بر تن روی تخت خواب آهنی در زیر یک پتو با ملافه دراز می‌کشید یا می‌نشست و دیدارهای رسمی را عموماً در همان اتاق و روی همان تخت خواب انجام می‌داد که البته برای خارجی‌ها بسیار عجیب می‌نمود و برای ایرانیان نیز - وی به ندرت در برابر مهمانان خارجی کت و شلوار می‌پوشید و کراوات می‌بست و یا از خانه خارج می‌شد. در دوران نخست‌وزیری اش، در جلسات هیأت‌وزیران هم که در خانه اش تشکیل می‌شد کمتر شرکت می‌کرد و لایب نخست‌وزیر اداره جلسات را به عهده داشت (صفایی، ۱۵۵-۱۵۷). ناگفته نماند که مصدق تأکید کرده است در تمام مدت نخست‌وزیری

... نه دیناری حقوق گرفتم نه از ارز دولتی استفاده نمودم و خرج سفر و تمام مخارج پذیرایی دست‌گاه نخست‌وزیری و محافظین خود را هم از خود برداشتم... (خاطرات، ۲۸۱).

### ۲- چگونه خلع ید انجام شد؟

در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ مجلسین به تقاضای دکتر مصدق نمایندگان خود را برای تشکیل «هیأت مختلط خلع ید» معرفی کردند. «روز ۲۴ اردیبهشت به دستور مصدق، دولت طی بخشنامه‌ای انحلال شرکت نفت انگلیس و ایران را اعلام داشت و دستور داد عنوان

«دکتر مصدق تصریح می‌کند که... رئیس شهربانی وقت را از کار برکنار کردم. پس از آن جناب آقای ملا وزیر دربار مرا در مجلس ملاقات ننموده، در ضمن مذاکراتی که به عمل آمد اظهار نمودند اوضاع خوب نیست، مبادا رئیس‌ی پیش‌آید که کشور ما جمهوری شود. بدین جهت برای این که خاطر شاهانه نگران نباشد در چهارم خرداد ۱۳۳۰ شرحی بدین مقصود: پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی چون مدت خدمت‌جاگر به محض خاتمه کار لغت به سر خواهد رسید برای ریاست شهربانی کل کشور به هیچ وجه نظری نمود نتواند به عرض برساند و تعیین آن فقط منوط به اراده مولکانه است.» عرض نموده فرستادم. «دو سه روز به قضیه ۲۳ [۱۳۳۰] تیر بیشتر نمانده بود که اعلیحضرت خودشان رئیس شهربانی را تعیین فرمودند...» (خاطرات، ۲۰۹-۲۱۰). وی در جای دیگر در خاطراتش نوشته است: سرلشکر زاهدی اظهار نمود نظر اعلیحضرت به انتصاب سرلشکر بقایی ست... (خاطرات، ۲۸۱).

با دادن رسید نه‌بویل بگریارد... (صفایی، ۱۶۲، به نقل از: فاتح، ۵۲۸).

سپس نخست‌وزیر دستور داد عملیات اجرایی خلع بد ادامه داده شود.

در یک رئیس شرکت نفت به ناخدا بان کشتیهای نفتکش شرکت دستور داد از بارگیری نفت و دادن رسید خودداری کنند. دولت انگلیس برای حفظ جان و مال اتباع خود به دولت ایران اخطار کرد و چند تلو جنگی آن کشور در نزدیکی ساحل آبادان پهلو گرفت. نفتکشهای انگلیس بدون بارگیری نفت ساحل آبادان را ترک کردند... در یک آبادان را ترک گفت و به بصره رفت (صفایی، ۱۶۴-۱۶۶).

عملیات خلع بد در فاصله ۳۰ خرداد تا ۱۲ تیر در خوزستان انجام شد و بعد در کرمانشاه و نفت شهر و مراکز شرکت سابق نفت و پالایشگاه تهران. فاتح رئیس ایرانی شرکت سابق نفت در تهران، نیز از کارکنان آن بارگیری کرد (صفایی، ۱۶۶).

ناگفته نماند که در تمام مدتی که جریان ملی شدن نفت... ادامه داشت در آبادان حکومت نظامی برقرار بود (صفایی، ۱۶۵).

### ۳- اسناد خانه سدان

یکی از موضوعاتی که از روزهای آغاز تیرماه توجه همگان را با تبلیغات شدید به خود جلب کرد، اسناد خانه سدان بود. در جریان خلع بد، اداره انتشارات و تبلیغات شرکت سابق زیر نظر سازمان خلع بد قرار گرفت. «یکی از کارکنان آن مرکز به دکتر بقایی مسؤول سازمان خلع بد در تهران اطلاع داد که شبانه قسمتی از اوراق این مرکز به خانه سدان رئیس سابق شرکت نفت... منتقل شده است.» «وارد خانه سدان شدند، در صورتی که سدان دارای مصونیت سیاسی بود.» «سدان همراه کنسول انگلیس خانه را ترک گفته به دیدار دکتر مصدق رفته و به شکستن مصونیت سیاسی و تعرض به اموال شخصی خود شد بد اعتراض نمود. ولی دکتر مصدق گفت: آن خانه و اموال متعلق به شرکت نفت است... و ربطی به مصونیت سیاسی ندارد و حتی اثاث شخصی سدان را به او ندادند.» روزنامه های شاهد و باختر امروز وابسته به دولت می نوشتند که «در اسناد خانه سدان رابطه باره ای از اشخاص سرشناس و بعضی جراید (البته مخالف دولت) با شرکت نفت به ثبوت رسیده و به زودی اسامی آنان اعلام خواهد شد». راد یو هم به پخش مطالبی در همین زمینه می پرداخت. با جنجالی که در این موضوع پیش آمد، سرانجام دکتر مصدق «به مجلس نوشت: اسناد و مدارک موجود تحت نظر کمیسیون مختلطی که به دعوت این جانب تشکیل

\* محمد علی موجد، ریچارد سدان را نماینده شرکت نفت انگلیس و ایران در تهران نام برده و به مصونیت سیاسی او مطلقاً اشاره ای نکرده است (موجد، ۱۹۲/۱، ۱۹۳، ۱۹۴/۱، ۱۹۵، ۱۹۶/۱، ۱۹۷، ۱۹۸).

شرکت نفت انگلیس و ایران را پس از این «شرکت سابق نفت» بنویسند» (صفایی، ۱۵۴). و این نخستین گام عملی در راه اجرای خلع بد از شرکت نفت انگلیس و ایران بود. سپس «هیأت مختلط با موافقت دولت برای ترتیب اجرای قانون خلع بد مطاعانی کرد... و هیأت مدیره موقت را برگزید» (صفایی، ۱۵۷).

در ۲۷ اردیبهشت سفیر انگلستان «قرارداد ۱۹۳۳ را قانونی و معتبر، و قانون ملی شدن نفت و اجرای آن را کاری مغایر با مبانی حقوقی دانست» و گفت «اگر اختلافی هست باید... به داوری ارجاع شود و نیز یادآور گردید که دولت انگلیس صاحب بیشتر سهام شرکت نفت می باشد و حق دارد برای پاس حقوق و منافع شرکت وارد عمل شود». در روز بعد دولت ایران اعلام کرد «ملی کردن نفت ناشی از به کار بستن حق حاکمیت ملت ایران است و قابل ارجاع به حکمیت نیست... و افزود طبق مواد ۲ و ۳ قانون خلع بد، ایران حاضر است به داوری شرکت نفت رسیدگی کند» (صفایی، ۱۵۷، به نقل از: استاد نفت، ۸۴-۸۷). در ۱۲ خرداد، گردیدی سفیر امریکا پیام کنسی ترومن رئیس جمهوری امریکا را به مصدق تسلیم کرد درباره ضرورت حل فوری مسأله نفت، با ابراز نگرانی دولت امریکا در باب اوضاع ایران، و این که انگلستان مایل است نما پندگانی یا اختیار نام به ایران بفرستد (صفایی، ۱۵۹). در ۲۲ خرداد هیأت نمایندگان شرکت نفت انگلیس و ایران به ریاست جکسن وارد تهران شد و پیشنهادهایی عرضه کرد، در ۲۷ خرداد سفیر امریکا به مصدق نوشت «به این پیشنهاد... دقیقاً توجه کنید» (صفایی، ۱۶۴). جکسن پس از ورود به تهران به خبرنگاران گفت که «شرکت با نوعی ملی شدن نفت ایران موافقت دارد...» و «مصدق در واکنش به سخنان جکسن گفت که ملی شدن انواع ندارد» (موجد، ۱۹۷/۱) و پیشنهاد وی را به علت آن که مغایر قانون ملی شدن نفت است رد کرد (صفایی، ۱۶۲، ۱۶۴، به نقل از: فاتح، ۵۲۸، ۵۳۳).

دکتر مصدق پس از رد پیشنهاد جکسن به مجلس رفت و تقاضای رای اعتماد کرد.

همین که درباره این تقاضا میان چند تن از نمایندگان سخانی بر خلاف میل رئیس دولت عنوان گردید، دکتر مصدق مجلس را تهدید نمود و گفت: اگر آقایان حاضر نشوند تا چهار بعد از ظهر نقیلاً یا ایلیاً رای بدهند، دولت از چهار بعد از ظهر به بعد مسؤول ملکیت نخواهد بود (صفایی، ۱۶۴، به نقل از: زهتاب، غوغای نفت، ۳۸).

و این نخستین واکنش منفی ملایم مخالفان بود، ولی مصدق در همان روز از مجلس رای اعتماد گرفت.

در ۲۲ خرداد هیأت مدیره موقت به کلیه خریداران مواد نفتی اخطار کرد مواد نفتی مورد نیاز خود را

گردید، جریان رسیدگی خود را طی می نماید...»، لیکن از مجلس شورا و ستا هم تقاضا دارم کمیسیونی انتخاب نمایند «و با حضور نماینده دولت و دادستانی کل به این کار رسیدگی نماید». دکتر قاطمی معاون نخست وزیر در ۹ تیرماه در مجلس گفت: «ده هزار پرونده است... صحبت مداخلاتی ست که حقیقه شرم آور است... نام چند ستاتور و وزیر سابق و روزنامه نویسی در این اسناد دیده می شود» (صفایی، ۱۶۹).

جواد عامری نماینده مجلس درباره تصمیم دکتر مصدق در مجلس گفت:

۱۷ سال از عمر مشروطیت ایران می گذرد و هنوز که هنوز است اصل تفکیک قوا رعایت نمی شود... این اوراق یا بد بیرون دست دادستان رسیدگی کند، هر کدام را دید سند جاسوسی یا رشوه یا دزدی یا خیانت است، می رود به دادگاههای مربوطه. مجلس شورای ملی باید در کار قوه قضاییه دخالت کند (صفایی، ۱۷۰).

اسناد خانه سدان وسیله تبلیغاتی در دست دولت شد و سرانجام حائری شاه باغ دادستان کل که مأمور رسیدگی به این موضوع شده بود در مصاحبه مطبوعاتی آنچه را که تا آن وقت گفته شده بود تکذیب کرد. در کتاب اسرار خانه سدان که توسط اسماعیل رایتین در سال ۱۳۵۸ به چاپ رسید نیز سندی یافت نشد که مدرک جرم و جاسوسی و خیانت یکی از نمایندگان یا دولتمردان مخالف دولت باشد (صفایی، ۱۶۷-۱۷۲؛ نیز رک. روزنامه شاهد، ۳ تیر ۱۳۳۰، مذاکرات مجلس ۱۶، ۹ و ۱۸ تیر ۱۳۳۰).

### ۴- مشورت با فاتح و نمازی

این موضوع را ناگفته نگذارم که دکتر مصدق، جداگانه، هم از مصطفی فاتح - رئیس ایرانی شرکت نفت انگلیس و ایران که پس از خلع بد از کارکنان بارگیری کرده بود - و هم از حاج محمد نمازی بازرگان مقیم امریکا خواهش کرد طرخی برای حل مشکل نفت تهیه کنند. فاتح در ۲۵ خرداد و نمازی در هفته اول تیر طرحهای خود را تسلیم کردند، ولی مصدق به آنها واقعی ننهاده. طرح نمازی که با نظر کارشناسان نفتی امریکا تهیه شده بود با واقعیتهای دنیای نفت کاملاً تطبیق می کرد، ولی نه با قانون ملی شدن نفت. نمازی طرح خود را به توسط علا برای مصدق فرستاد، و علا از سوی خود و شاه درباره اهمیت این طرح با مصدق گفتگو کرد. نمازی نوشته بود:

نفت را ملی کرده ایم، ولی نه توانایی اداره کردن آن را داریم، نه متخصصین فنی، نه نفتکش، و در فروش آن عاجز خواهیم ماند و باید از شوروی یا امریکا یا انگلیس به ناچار کمک بخواهیم... امریکا نا حدی کمک خواهد کرد، اما مشروط بر آن که پس از ملی شدن نفت، با انگلیس کنار بیایم، آن هم به صورتی که امریکا به عنوان شریک در کار نفت سهمین شود... اگر کارشناسان

### ۵- دعوت کارشناسان انگلیسی به ادامه همکاری

در حالی که صنعت نفت تعطیل شده بود و کارشناسان و کارکنان انگلیسی تصمیم به استعفا گرفته بودند

مصدق در روز چهارم تیر پیامی به آنان فرستاد و با دادن همه گونه تضمین مالی و جانی و مزایای بازتستگی خواست به کار خود ادامه دهند و استعفاي آنان (یعنی کارشناسان انگلیسی) را متضمن زبانی بزرگ برای ایران دانست، و تلویحاً اعتراف کرد که بدون حضور و همکاری آن کارشناسان انگلیسی، ایران قادر به اداره صنعت نفت خود نیست (صفایی، ۱۷۴، به نقل از: استاد نفت، ص ۱۷۰).

در ۵ تیر وزیر امور خارجه امریکا در بیانیه ای از وضع ایران ابراز نگرانی کرد (صفایی، ۱۷۳، به نقل از: استاد نفت، ۱۷۰).

شکایت انگلستان علیه ایران در دادگاه دادگستری لاهه مطرح شد و مصدق لایحه مفصلی در رد صلاحیت دادگاه همراه سه تن به دادگاه فرستاد. وزیر خارجه انگلستان، ایران را از عواقب تعطیل شدن تدریجی صنعت نفت بحرزد داشت. مصدق پیامی به ترومن فرستاد و از او یاری خواست. او در ضمن آن تصریح کرد که:

... رجاء واثق دارم که ملت بزرگ و ارجمند امریکا که از طرفداران جدی آزادی و حاکمیت ملل شناخته شده... از کمک به آمال ملی ایران خودداری نخواهد کرد (صفایی، ۱۸۰-۱۸۱، به نقل از: استاد نفت، ۱۷۳-۱۷۴).

### ۶- ورود هرین و نظاهرات خونین ۲۳ تیر

ترومن در پیامی به مصدق پیشنهاد کرد مطابق نظر دیوان دادگستری لاهه یک قرار

سرانشکر زاهدی هم در انصراف به رفتار دکتر مصدق که بدون موافقت و نظر وزیر کشور رئیس شهر بانی را برکنار کرده بود، شخصاً از سمت خود استعفا داد و با دریافت فرمان ستاوتور انتصابی به مجلس ستا رفت (مسگری، ۱۲-۱۳).

و این نخستین وزیر کابینه مصدق بود که از وی روی برتافت و از این پس رهبری مخالفان دکتر مصدق را تا سقوط وی برعهده داشت.<sup>۴</sup>

ذکر این موضوع لازم می نماید که به روایت دکتر مصدق، وقتی وی در مجلس تحصن اختیار کرده بود، به پیشنهاد او، شاه سرانشکر مجازی رئیس شهربانی را برکنار کرد و از مصدق خواست شخصی را به جانشینی او معرفی کند. ولی به شرحی که گذشت وی کسی را معرفی نکرد. مصدق می نویسد سرانشکر زاهدی وزیر کشور برای این که توجه دربار را به خود جلب کند، «چند روز بعد اظهار نمود نظر علیحضرت به انتصاب سرانشکر بقایب ست که من باز آنچه گفته بودم تکرار کردم و سه روز قبل از ۲۳ تیرماه ۳۰ وی به ریاست اداره کل شهربانی منصوب گردید...» (خطرات، ۲۴۸).

در ضمن این سؤال به نظر می رسد که وقتی رئیس دولت از کشتار مردم آگاه گردید، آیا صحیح بوده است برای آن که «ذهن علیحضرت را مشوب نکنند» فقط ناظر این ماجرای خونین باقی بماند.

واقعه ۲۳ تیر در مجلس شورای ملی مورد بحث قرار گرفت. جمال امامی دکتر مصدق را استیضاح کرد و در سخنرانی مفصل خود گفت:

... عرض کنم بنده ابرامی به مهابت امر ندارم که چرا دولت دستور داده است تیراندازی بشود و یک عده ای مقتول بشوند... ولی به طرز عمل شما بدآ ابراد دارم (صحیح است)... به استناد نوشته باختر امروز دولت که اطلاع داشت از این جریان، چرا قبلاً اعلان نکرده که اگر بیرون بیاید من می زدم... دولت که مطلع بود آنها بیرون می آیند مسلح هم هستند و این جریان برپا خواهد شد

۴ چند ماه بعد نیز وزیر دیگری - نواب وزیر خارجه - به علت دخالت دکتر مصدق در کار آن وزارتخانه استعفا داد. دکتر غلامحسین مصدق نوشته است: «دخات و کوششهای صادقانه نواب [وزیر مختار] ایران در هلند در دیوان دادگستری، پدرم را تحت تاثیر قرار داد، وی ضمن قدرانی از او توصیه کرده مصدر خدمات مهمتری باشد... وی وزارت خارجه را انتخاب کرد و مشغول کار شد. اما دوران وزارتش بسیار کوتاه بود و بر سر تمویض یکی از اعضای عالیرتبه وزارت خارجه از کار کناره گیری کرد... وی بی آن که از شخص [امامی] آرام و سوابق و طواف کند، گفته بود: «نمی توانم اصول و مقررات حاکم بر سرفروش افراد را زیر پا بگذارم و حیثیت کارکنان وزارت خارجه را باز بچینه شا بچه پردازها کنم. وی در برابر توصیه، دستور و امر نخست وزیر ایستادگی کرد و سرانجام استعفا داد... ایستادگی نواب برای حفظ اصولی که بدان اعتقاد داشت، نشانه عظمت شخصیت و استحکام قدرت روحی و اخلاقی وی بود...» (در کنار پدرم، ۱۱۱-۱۱۲).

از مخالفان درجه حکومت نظامی بوده اند و همه گفته های ایشان را به خاطر دارند... که حیثیتهای بزرگ به این ملت در مواقعی صورت گرفته که کشور دارای حکومت نظامی و یا در فترت پارلمانی بوده است... حکومت حاضر که همواره مستقر به افکار صوملی بود حکومت نظامی را به منزله سم می داند و توسل موقت به آن فقط به عنوان آخرین دارو برای تسکین درد و جلوگیری از افشاش و بی نظمی بوده است...

وی تأیید کرد که اخباری از چند روز قبل به شهربانی رسیده بود که دسته معینی تصمیم نه بر پا کردن تظاهراتی داشته اند. گزارشات متعددی به ما رسیده بوده است.

اما... ما حق نداشتیم که یک جمعیتی که می خواهد تظاهراتی بکند، احساساتی بروز بدهد، ما جلوگیری از آن بکنیم (آزاد: جمعیت غیرقانونی را حق داشتیم که جلوگیری بکنیم) به اسم آن حزب که نیامدند. اولاً این حزب به نام حزب توده نیامده بود... به نام طرفداران صلح و مبارزه با ظلم بود (آزاد: راجع به طرفداران صلح هم وزارت جنگ اعلامیه صادر کرده که غیرقانونی ست) (پیراسته: آقای سرانشکر زاهدی می خواهد با این کارها دولت را ساقط کند و خودش نخست وزیر بشود. با دکتر مصدق کسی مخالف نیست خودش می خواهد نخست وزیر بشود). بنده خیلی متأسفم. بنده به آقایان نما پند گان محترم مجلس گزارش می دهم با وکیل ساوه طرف نیستم (همان مأخذ).

۷ - حاصل سفر هرین و استوکس  
موضوع مذاکرات نفت را دنبال کنیم. هرین در تهران به فعالیت پرداخت و فرمول تهیه شده برای نفت را به لندن برد. هیأتی به ریاست استوکس وزیر مشاور و مهربادر سلطنتی انگلیس به تهران وارد شد. استوکس در ضمن پیشنهادهای خود، تهدید نیز کرد که اگر تأخیری در جریان نفت روی دهد کارشناسان انگلیسی حاضر به خدمت در ایران نخواهند بود. استوکس پیشنهاد هشت ماده ای خود را تسلیم نما پند گان ایران کرد که مصدق آن را نپذیرفت. استوکس گفت: «دولت ایران تسلیم تعصباتی شده که هدف خود را فراموش کرده است». به وزیر دارایی نیز اظهار داشت: «کار شما همان ضرب المثل فارسی ست که گفت: اول چاه را بکن، بعد مناره را بزد» (صفاپی، ۱۸۹). به نقل از: دکتر مصدق، ده گزارش، ۲۰ (استوکس و هرین ایران را ترک کردند).

پس از رفتن استوکس از ایران، دکتر مصدق گفت: «آقای استوکس ساعتی که به ایران آمد، عقاید دیگری داشت، اشخاصی رفتند به او گفتند: پدر عزیز، اگر شما از این مملکت بروید ما بی پدر می شویم!» و افزود: «اعمال انگلیس در دو مجلس، در دولت، در دربار و در جامعه و در ملت همه جا حضور دارند (صفاپی، ۱۹۴). به نقل از: دکتر مصدق،

موقت برای نفت داده شود و افزود اگر مایل باشید مشاور خود هرین را به عنوان نما پند شخص خود به ایران بفرستم. مصدق از این امر استقبال نمود و هرین در ۲۳ تیر وارد تهران شد و با تظاهرات ده هزار نفری توده ایها در زیر عنوان جمعیت طرفداران صلح و دیگر سازمانهای صوری وابسته به حزب توده رویه رو گردید. تظاهرات به بهانه پنجمین سال انتصاب آبادان برپا شده بود.

عقیده برخی از محققان آن است که مصدق به طور کلی می کوشید امریکا را قانع کند که اگر به پاری ایران نیاید، ایران به دست کمونیستها خواهد افتاد، و ورود هرین به تهران فرصت مناسبی بود برای اثبات این امر. ریچارد کانم می نویسد:

... شمار اصلی آنها این بود: «هرین به خانه ات برگرد». تظاهر کنندگان با خود چوب و چماق حمل می کردند... در سراسر خیابان فردوسی و شاه آباد و میدان بهارستان به میزها حمله بردند و دست به تخریب گذاشتند... شمارها چینه ضد امریکایی پیدا کرد و بعضی از سخنرانها... مجلس و دربار را متهم نمودند که در گسترش نفوذ امریکا در سیاست ایران سهم شریک می باشند. با این سخنان مردم را آماده می کردند تا به داخل مجلس شورا حمله ببرند و عده ای با چوب و سنگ شروع به تعرض به مجلس نمودند، در جلوی مجلس با افراد وابسته به حزب زحمتکش و حزب ایران... طرفدار دولت رو به رو شدند... سخنرانها هم تظاهر کنندگان را تشویق می کردند که به داخل مجلس هجوم ببرند و نما پند گان موافق امریکا را از مجلس بیرون بیندازند. ناگزیر گارد مجلس... دهرای مجلس را بستند... ولی تظاهر کنندگان از دیوارها و نرده ها بالا رفتند و به صحن مجلس پریدند... ناچار گارد مجلس از نیروی پلیس مدد خواست... که در میدان بهارستان حضور داشتند... (مسگری، ۴۰-۴۱). پیش از ۲۴ کشته و دویت زخمی حاصل این تظاهرات بود. در جمع کشته شدگان چهار تن از نیروهای انتظامی بودند (موحد، ۲۰۶/۱-۲۰۷).

همان روز دکتر مصدق در تهران حکومت نظامی اعلام کرد و در مجلس گفت:

... سرانشکر بقایب رئیس شهربانی بود و من از نظر این که ذهن علیحضرت را مشوب نکنند، در کار شهربانی دخالت نکردم و دستوری ندادم و چیزی نگفتم. به گزارش هیأت تقنینیه، مأمورین شهربانی عده زیادی را مقتول کرده اند و سرانشکر بقایب در خانه خود نشسته و به وظیفه خود عمل نکرده است (صفاپی، ۱۸۳-۱۸۴).

و نتیجه گرفت که دستهای پنهانی این توطئه را برای بی اعتبار کردن دولت ترتیب داده اند. دکتر مصدق، رئیس شهربانی و وزیر کشور را مسؤول معرفی کرد و سرانشکر بقایب را برکنار نمود...

چرا اعلان نکرد... خون اینها به عهده کیست... (مذاکرات مجلس ۲۵، ۲۶، ۱۳۳۰).  
بعد عبدالقدیر آزاد نیز به تندی بر دولت تاخت و درباره چند موضوع سخن گفت:  
... من در چند روز قبل در تعلق قبل از دستور خودم گفتم که کابینه آقای دکتر مصدق کابینه هوو جنجال است. من بدون مطالعه این حرف را زدم. از سالیان دراز که من به طرز فکر و سلیقه آقای دکتر مصدق آشنا می دارم آزما پیش کرده ام که ایشان در کارهای مثبت عاجزند و در سیاست منفی و میتینگ و تعلق و مقاله استاد و مهارت فوق العاده ای دارند. ایشان یک منتقد بسیار خوب و عالی هستند ولی صد دینار از ایشان کار مثبت ساخته نیست (همان مأخذ).

وی نیز به مانند جمال امامی گفت دولت که قبلاً از نما پیش حزب توده آگاه بوده چرا پیش یبینهای لازم را به عمل نیاورده است:

... در نما پیشی که روز یکشنبه دادند در السنة الهواه افتاده بود که حزب توده نما پیشی خواهد داد احتمال دارد چندین قتل به وقوع بپیوندد... دولت چرا وقوع حادثه را پیش بینی نکرد... ظاهراً معلوم نیست ولی در باطن امر آنچه مسلم است این است که دستگاه دولتی به این جریانات کمک کرده است... (همان مأخذ).

درباره اعلام حکومت نظامی نیز اظهار داشت:

تعبیر دیگر من این است آقای دکتر مصدق که همیشه با حکومت نظامی مخالفت می کرد، با توقیف روزنامه ها بدون محاکمه عصبانیت نشان می داد، برای کشته شدن مردم به دست نظامی و پلیس گریه و زاری می نمود چطور شده... حالا که خودشان نخست وزیرند، زن و مرد را به آتش مسلسل می بندند، حکومت نظامی اعلام می کنند و روزنامه ها را ده تا بیست تا بدون محاکمه توقیف می نمایند، گویا آقای دکتر مصدق این کارهای زشت را برای دیگران بد می داند و برای خودشان خوب... (همان مأخذ).

وی در بخشی از دیگر سخنان خود به قتل رژیم آرا نیز اشاره کرد:

... خود آقایان به خاطر دارند روزی که رژیم آرا آمد این جا، این قدر تخته ها را با آقای دکتر مصدق به هم زدیم که صدای کسی شنیده نمی شد. حتی به خود من می گفتند که چرا قایم نمی زنی تخته ها را... ما البته فتوای سیاسی قتل رژیم آرا را دادیم، گفتیم خانن است، وطن فروش است (جمال امامی، شما نمی توانید فتوای قتل بدهید) در هر صورت ما با آقای دکتر دادیم... رژیم آرا را یک نفر آدم بر حسب این همه داد و فریاد و هو کشت... (همان مأخذ).

وزیر کشور [سرانشکر زاهدی] در آن جلسه در پاسخ نما پند گان گفت:

... حادته دوروز قبل از لحاظ دولت بیشتر از این جهت تلف آید بود که ملی رقم نمایم ما منتصبی به اعلام حکومت نظامی گردید. آقایان نما پند گان محترم مستحضر هستند که جناب آقای دکتر مصدق همواره یکی



ده گزارش، ۱۷). سؤالی که به نظر می‌رسد آن است که چرا مصدق، اکاها نه عمل انگلیس را در دولت خود به خدمت گمارده بوده است.

نویسنده این سطور به یاد دارد که پس از اظهارات مصدق، در یکی از روزنامه‌های طرفدار دولت، کاریکاتور چاپ شد با عنوان «جوجه‌های استوکس» یا چیزی شبیه آن، که در آن مرغی جاق و چله (با توجه به نومندی استوکس) در حال حرکت بود و پشت سرش مخالفان مصدق به عنوان جوجه‌های استوکس.

پس از بازگشت استوکس به انگلستان، روزنامه دیلی اکسپرس نوشت:

مصدق و پاراش با بد از هذیان‌گویی بهره‌برند. از این پس وزیران انگلیس به نهران نخواهند رفت. مصدق اگر می‌خواهد درباره‌ی نفت گفتگو کند، می‌تواند تخت خواب خود را به لندن بیاورد (صفای، ۱۹۴، به نقل از: آرشو اسناد شرکت سابق نفت، ۱۳۳۰).

۸- هر جا ملت است، آن جا مجلس است ...

پس از رفتن هریمن، مخالفان دولت در مجلس شورای ملی و سنا شروع به تشکیل کردند ... در مجلس شورای ملی یک گروه ۱۴ نفری از مخالفان دولت به فعالیت برخاستند. سردهسته گروه مخالفان در مجلس شورای ملی جمال امامی بود و سردهسته مخالفان در سنا ابراهیم خواجه‌نوری بود. قدم اول در جمال امامی در ۳ شهریور ۱۳۳۰ برداشت و دبری نکشید که همدستان دیگر نیز آواز به آواز دادند. و جبهه مخالف نمایندگان مجلس بیابیه ای در چرا پند منتشر ساخت. مخالفان با خودداری از شرکت در جلسات مجلس موجب فلج شدن کار آن گشتند... (موجد، ۱/۲۲۷-۲۳۸).

مصدق به مجلس شورای ملی رفت تا گزارش بدهد. ولی عده ای از نمایندگان که از کارهای دولت و فلج اقتصاد کشور ناراضی بودند با بغیبت خود (ا بسترکسیون) مانع تشکیل جلسه شدند. دکتر مصدق خشمناک به جلوی مجلس آمده، روی یک چهارپایه رفت و خطاب به مردمی که در میدان بهارستان بودند گفت: «ای مردم، هر جا ملت است، آن جا مجلس است و هر جا که یک عده مخالف مصالح مملکت باشند، مجلس نیست. سپس گزارش خود را که برای مجلس تهیه کرده بود برای همان مردم قرائت کرد» (صفای، ۱۹۷)، و «قطرات اشک از گونه‌های ایشان جاری شد مردم نیز به صدای بلند گریه می‌کردند» (زهتاب، افسانه، ۴۴). محمد علی سفیری خبرنگار باختر امروز، این کار مصدق را «یک رویداد تاریخی خوانده و گفته است: ... دکتر مصدق دست به اقدام نپورا آمیزی زد که در تاریخ مبارزات سیاسی ایران، به عنوان یک روز با اهمیت و باشکوه ثبت شده است» (نجانی، ۱/۳۶۰). در حالی که مخالفان، این کار را دلیل آن می‌دانستند که مصدق فقط با

در ۲۵ روز اقامت مصدق در واشنگتن، جرج مک گی معاون وزارت امور خارجه آمریکا روزی یک بار و گاهی ۲ بار با وی ملاقات می‌کرد. «مصدق، مک گی را شخصی بسیار خیرخواه و مهربان و مانند برادر صمیمی خود می‌شناخت» (صفای، ۲۰۳، به نقل از: دکتر مصدق، ده گزارش، ۱۹۶). مک گی از سوی وزارت خارجه آمریکا طرحی هم برای کار نفت ارائه داد که مصدق نپذیرفت (صفای، ۲۰۴-۲۰۵). ناگفته نماند که مصدق در گفتگوهای خود با مک گی از جمله گفته بود:

... اما حکومتی که بعد از او [مصدق] بیاید، حکومت دلقخواه روسها خواهد بود، نه حکومت دلقخواه انگلیسها... (موجد، ۱/۳۲۱).

در بیمارستان والتر رید، معاون بانک بین‌المللی، را برت گارنر و چند تن دیگر نیز با مصدق ملاقات کردند. گارنر پیشنهاد کرد بانک بین‌المللی در ایران سرمایه‌ای به کار اندازد تا کار نفت موقه به جریان افتد. مصدق پیشنهاد را پذیرفت، نمایندگان بانک به تهران آمدند ولی مصدق پس از بررسی پیشنهاد بانک، آن را رد کرد. گارنر در آمریکا مصدق را مردی لاجوج و غیر منطقی خوانده بود (صفای، ۲۰۵، به نقل از: فاتح، ۵۸۵، ۵۸۹؛ دکتر مصدق، ده گزارش، ۹۶-۹۷). ناگفته نماند که ورود نمایندگان بانک بین‌المللی به ایران تقریباً همزمان بود با حرکت جرجیل نخست‌وزیر جدید انگلستان به آمریکا، او همراه آنتونی ایدن وزیر امور خارجه اش در رأس هیئتی از بلندپایگان بریتانیا به آمریکا رفت (موجد، ۱/۳۵۱-۳۵۲).

تقاضای وام ۱۲۰ میلیون دلاری مصدق از آمریکا در واشنگتن رد شد، زیرا مقامهای آمریکایی گفتند: «ایران می‌تواند با راه اندازی صنعت نفت خود نیازهای مالی کشور را تأمین کند» (صفای، ۲۰۶-۲۰۸). دکتر مصدق در واشنگتن «در ۱۲ اسفند ۱۳۳۰ دستور تأسیس انجمن روابط فرهنگی ایران را داد که بعداً انجمن روابط فرهنگی ایران و آمریکا متقابلاً با امکانات گسترده در تهران تأسیس شد» (صفای، ۲۰۴).

مصدق پیش از ترک آمریکا نامه‌ای به ترومن نوشت و سخنان قبلی خود را تکرار کرد و با تکیه بر «احتمال خطر سلطه کمونیسم، از ترومن خواست از محل اعتبار ویژه ریاست جمهور مساعدت فوری و مؤثر به ایران بنماید». این درخواست هم پذیرفته نشد (صفای، ۲۰۸).

۱۱- اصل چهار ترومن و مصونیت سیاسی کارکنان آن

دکتر مصدق برای گرفتن کمک از «اصل چهار ترومن» ویژه کارهای عمرانی و کشاورزی و جنگلبانی و بهداشتی، وعده یک کمک ۲۳ میلیون دلاری گرفت (در حالی که

به مجلس مطیع می‌تواند کار بکند و لا غیر).

۹- کارشناسان انگلیسی ایران را ترک کردند

بعد مصدق در نامه‌ای خطاب به هریمن «پیشنهاد تازه‌ای برای از سرگیری گفتگوی نفت برای دولت انگلستان فرستاد... و ضمناً نوشت: اگر تا ۱۵ روز از تاریخ تسلیم این پیشنهاد به دولت انگلستان نتیجه رضایت بخش حاصل نشود، پروانه اقامت ۳۵۰ نفر دانشناسان و کارکنان انگلیسی را لغو خواهد کرد» (صفای، ۱۹۶، به نقل از: دکتر مصدق، ده گزارش، ۱۷). هریمن به آن نامه پاسخ منفی داد. در دوم مهر به کارشناسان و کارکنان انگلیسی ابلاغ شد «که چون حاضر به قبول خدمت در شرکت ملی نفت نشده‌اند، باید در ظرف یک هفته وسایل حرکت خود را از ایران فراهم کنند پس از یک هفته، جواز اقامتشان لغو می‌گردد». در چهارم مهر پالایشگاه آبادان از سوی سرپازان ایرانی اشغال شد. بدین مناسبت سفیر انگلیس یادداشت اعتراضی فرستاد. کارشناسان و کارکنان انگلیسی شرکت نفت در ۱۰ مهر «با مراقبت ناوهای جنگی انگلیس که از چندی پیش در نزدیکی ساحل آبادان مستقر شده بودند، آبادان را به سوی بصره ترک گفتند» (صفای، ۱۹۷-۱۹۸).

دکتر مصدق چند روز دیگر برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس سنا رفت و تصمیم لغو پروانه اقامت کارکنان انگلیسی نفت را اعلام داشت. در پاسخ اعتراض ستانور خواجه‌نوری با مثن روی تریبون مجلس کوید و به خواجه‌نوری گفت: «هر کس مخالف دولت است، مخالف ملی شدن نفت است و من اجازه نخواهم داد نمایندگانی که نماینده هیچ کس جز خودشان نیستند، اظهاراتی خلاف مصالح ایراد نمایند، و افزود: تا وقتی قضیه نفت حل نشده، نمی‌توانم سنگر نخست‌وزیری را خالی کنم» (صفای، ۱۹۴-۱۹۵، به نقل از: صورتجلسه مجلس سنا، ۱۳ شهریور ۱۳۳۰).

وی در ۱۷ شهریور در مجلس اعلام کرد: «مسائل ارزی ما به کلی مورد نگرانی است... و به همین جهت چندی قبل به مجلس پیشنهاد کردم دوازده میلیون لیره از پشتوانه اسکاتس را در اختیار دولت بگذارد» (صفای، ۱۹۵).

۱۰- دکتر مصدق در آمریکا

در ۱۴ مهر هیئتی به ریاست دکتر مصدق برای پاسخگویی به شکایت انگلیس به شورای امنیت سازمان ملل متحد در نیویورک رفت. این سفر ۴۷ روز به طول انجامید. در

«اعضای هیات: اللهیار صالح، دکتر شایگان، سهام السلطان بیات، دکتر مبین دفتری (اعضای هیات مختلط)، دکتر سنجایی، دکتر بلاغی (نمایندگان مجلس شورای ملی)، پوشهری (وزیر راه)، دکتر حسین قاضی (معاون سیاسی و پارلمانی و سخنگوی دولت)، حسین تواب (وزیر مختار ایران در هلند)، دکتر عیسی سیبیدی (مترجم زبان فرانسه)،

اصل چهار از دو سال پیش از این، تاریخ، فعالیت بسیار محدودی در ایران داشته است».

یک ماه پس از بازگشت مصدق، هیئتی به ریاست ویلیام وارن... به ایران آمد. وارن ریاست اصل چهار را برعهده گرفت. او با مصدق چند دیدار داشت و چند نامه میان او و دولت مبادله گردید. یکی از شرایط عمومی اصل چهار برای کمک به کشورهای عقب مانده، تحمیل نوعی مصونیت برای کارکنان آن بود. دولت ایران هم این شرط را پذیرفت (بهمن ماه ۱۳۳۰). متن قرارداد اصل چهار هرگز منتشر نشد، ولی در چند روزنامه نسبت به مصونیت سیاسی کارکنان اصل چهار اعتراض شد و دولت پاسخی نداد (صفای، ۲۰۶).

ناگفته نماند که اصل چهار در این سالها و پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در چند زمینه خدمات مهمی در ایران انجام داد که یکی از آنها بود ریشه‌کنی مالاریا در سراسر ایران که کاری بود کارستان.

در سالهای بعد، حسنعلی منصور نخست‌وزیر در جلسه ۱۹ آبان ۱۳۴۳ مجلس شورا هنگام دفاع از مصونیت مستشاران نظامی آمریکا گفت: در جهان سوم، مصونیت سیاسی جزو شرایط خدمت مستشاران آمریکایی است و افزود: دکتر مصدق نیز همین امتیاز سیاسی را برای هیات اصل چهار پذیرفت. دکتر مصدق در نامه‌ای خطاب به منصور، ضمن این که این مطلب را رد کرد، چنین افزود: اصل چهار متن قرارداد یا سایر دولتها را برای این جانب فرستاد و تقاضا نمود از سوی دولت ایران هم به همان هیچ تنظیم شود. احتیاج به اصلاحاتی داشت. پس از اصلاح امضاء نمودم (صفای، ۲۰۶-۲۰۷، به نقل از: کیهان، ۲۳ آبان ۱۳۴۳).

این عبارت، مبهم و دو پهلوست. ولی مصدق در خاطراتش توضیح بیشتری درباره‌ی این موضوع داده است:

من با پیشنهاد اصل چهار که موادی مخالف استقلال ایران در آن درج شده بود موافقت نمودم تا پیشنهاد را تصحیح کردند و بعد امضاء نمودم (خاطرات، ۳۴۴، ۳۸۱).

سؤالی که پیش می‌آید آن است که چرا دکتر مصدق در هر دو مورد، در برابر ادعای حسنعلی منصور نوشته است: من به کارکنان آمریکایی اصل چهار «مصونیت سیاسی» ندادم. آیا ممکن است دولت آمریکا «مصونیت سیاسی» را که، به قول منصور، جزو شرایط خدمت مستشاران آمریکایی در جهان سوم بوده است، استثناء به پیشنهاد دکتر مصدق حذف کرده باشد؟ از سوی دیگر ویلیام وارن رئیس اصل چهار در ایران صریحاً نوشته است که دکتر مصدق موافقتنامه را با قبول این امر که تکسین‌های اصل چهار به مانند «هیاتهای سیاسی» از مصونیت سیاسی برخوردار باشند در ۲۰ ژانویه ۱۹۵۲ امضاء

کرد. اهمیت این موضوع از این قرار است که وقتی در زمان حسنعلی منصور مصوبیت سیاسی مستشاران امریکایی تصویب شد، مخالفان، به حق، از آن به عنوان تجدید حیات کا پیتولاسیون یاد کردند و از جمله آیت الله خمینی از یک طرف و طرفداران مصدق از سوی دیگر بر رژیم حمله بردند.

## ۱۲- نظر مخالف درباره دکتر متین دفتری

پیش از آن که به بازگشت این هیأت از امریکا اشاره کنم ذکر چند موضوع لازم به نظر می رسد. در انتخاب افراد هیأتی که به شورای امنیت رفت اختلاف نظر وجود داشت.

مکی و متین دفتری در آن ایام که برای خلع ید در خوزستان بودند یا هم اختلاف پیدا کردند. تصمیم مصدق به بردن متین دفتری با خود، و فرودگذاشتن مکی، بر این یکی سخت گران آمد و به گفته بازرگان مکی از همان لحظه... حساب خود را جدا کرد....

حائری زاده در جلسه ۱۱ مهرازمجلس گفت: «... استدعای من این است که اشخاصی که به عقیده من جاسوس اند... آنها را با خود نبرند» (موجد، ۲۷۰/۱).

به حضور دکتر متین دفتری در هیأت مختلط نفت و هیأت اعزامی به شورای امنیت تنی چند از اعضای جبهه ملی معترض بودند و او را «جاسوس» می خواندند و می گفتند نام او در اسناد خانه سدان آمده است که البته معلوم نبود این امر تا چه حد صحت دارد. ولی او داماد دکتر مصدق و استاد دانشکده حقوق بود.

... متین دفتری رئیس الوزرای رضاشاه وجهه خوبی در میان مردم نداشت و پیوند خانوادگی او با مصدق از آغاز نهضت ملی مایه ترید و تعریض برخی از اعضای جبهه ملی بود. حسینی در صفحه تقویم تاریخ ۴ دی ماه ۱۳۲۸ خود چنین یادداشت کرده است: «کریم آبادی نظر دکتر مصدق را درباره متین دفتری خواسته و مصدق گفته مرا در محذور (محسطنظر) نگذارید» (موجد، ۱۶۹/۱).

## ۱۳- بی اعتنائی به اعضای هیأت و سفیر کبیر ایران

\* وارن از گفتگوی، نهایی خود با دکتر مصدق این چنین یاد کرده است:

"I urged... our technicians deserve and elsewhere are accorded the privileges of the diplomatic mission." Then I added, "I had so much looked forward to the end of these negotiations and a start of work." "Well," he [Dr. Mossadegh] said, "go ahead and sign the note. It is satisfactory to me." (Warne, p. 46)

متحد در مراسم ویژه نخست وزیر ایران در کاخ سفید و استقبال از... وری امریکا از او حضور داشت. پس از انجام مراسم استقبال، هنگامی که رئیس جمهوری، پدم را برای صرف جای و استراحت به طرف دفتر کارش راهنمایی کرد، انتظام نیز دنبال او بود... پس از این که پدم و رئیس جمهوری به داخل دفتر ریاست جمهوری ترومن رفتند، ناگهان پدم عقب گرد کرد و با تعارف به وزیر خارجه [امریکا] و مترجم کاخ سفید که آنها نیز قدم به داخل اطاق گذاشته بودند، پیش از آن که انتظام وارد تالار شود، با چاقوی درویدی را بست و سفیر را حیران پشت در گذاشت و به رئیس جمهوری ملحق شد! انتظام که سخت ناراحت شده بود... در حالی که بغض گلویش را گرفته بود، به من گفت: اگر مرا نمی خواهند و به من اعتماد ندارند، عرض کنند (در کنار پدم، ۹۱، ۹۲).

دکتر مصدق به حاج محمد نمازی بازرگان مقیم واشنگتن نیز مظنون بود و، به چند تن از اعضای هیأت گفته بود: «ما در این مأموریت به جز انگلیسی ها و عوامل آنها در امریکا، با دو ایرانی متنفذ هم سر و کار داریم یکی حاج محمد نمازی و دیگری گالوست گلبگیان، باید مراقب آنها باشیم». به همین جهت قدغن کرده بود که هیچ یک از اعضای هیأت به عنوان مهمان به خانه نمازی نروند، که دو تن بی توجه به منع دکتر مصدق به خانه نمازی رفتند (در کنار پدم، ۸۳).

## ۱۴- نظر جرح مک گی درباره بدگمانی مصدق نسبت به همکاریاش

حدود سوه ظن دکتر مصدق را به اعضای هیأتی که خود برگزیده بود و در رأس آن به امریکا آمده بود، با بد از زبان مک گی معاون وزارت خارجه امریکا شنید که با مصدق روابط نزدیکی داشت، و به قول دکتر غلامحسین مصدق وی «نقش بسیار مهمی در این مذاکرات ایفا کرد و پدم چند بار از کوشش و زحمات او قدردانی کرد» (در کنار پدم، ۹۵). مک گی نوشته است:

مصدق ظاهراً به هیچ یک از اعضای گروه خود اعتماد کامل نداشت. به گمانم او سخت واهمه داشت و تصور می کرد که اگر برخی از مذاکرات او منتشر شود سرنوشتی مانند نخست وزیر اسبق [ریم آرا] پیدا کند (موجد، ۳۳۵-۳۳۶).

مصدق این احساس را در انسان ایجاد می کرد که بی اندازه تنهاسست و به کسانی که همراهش به امریکا آمده اند، حتی به کسانی در ایران که طرف مشورت او هستند و از جانب او حکومت می کنند، اعتماد ندارد. بسیاری از هواداران او دارای عقاید افراطی مذهبی و ملی بودند. به نظر می رسید همیشه احساس می کند که ممکن است مانند سلف خود ژنرال ریم آرا - که چون با انگلیسی ها درباره نفت مذاکره می کرد، کشته شد - او هم کشته شود. مصدق از این واقعیت

در این سفر آشکار گردید که مصدق بیشتر اعضای هیأت را به عنوان سپاهی لشکر با خود به امریکا برده بوده و به آنان اعتمادی نداشته است. دکتر غلامحسین مصدق که همراه این هیأت بوده است در این باب می نویسد:

ناگفته نگذارم که مذاکرات اصلی درباره حل مسأله فروش نفت ملی شده ایران! بین پدم و مک گی به تنهایی انجام گرفت. و فقط درباره کلیات، گهگاهی آقا بان مهندس حسینی، دکتر شایگان، دکتر متین دفتری، و دکتر حسین فاطمی مورد مشورت قرار می گرفتند... به اعتقاد من که ناظر بر اوضاع پدم صالح، حسینی، و فاطمی صمیمانه با پدم همکاری می کردند و بیشتر اوقات در هتل می ماندند، یا نزد پدم بودند، ولی بقیه اعضای هیأت یا اجازه گرفتن از آقا به بازدید و گردش خرید می رفتند و خلاصه سپاهی لشکر بودند (در کنار پدم، ۹۰-۹۱).

پدم هنگام مراجعت به ایران، نه با من و نه با هیچ یک از همراهان درباره جزئیات مذاکراتش با مک گی صحبت نکرد و تنها اظهار داشت که مذاکرات به علت مخالفت و کارشکنی انگلیسی ها به نتیجه نرسید (در کنار پدم، ۹۶).

این بی اعتنائی به اعضای هیأت نما پندگی، بار دیگر نیز توجه پسر دکتر مصدق را به خود جلب کرده و آن مربوط به زمانی ست که مصدق، حسین نواب (وزیر مختار ایران در هلند)، نصرالله انتظام، صالح، دکتر شایگان، مهندس حسینی، دکترسنجایی، دکتر بقایی، و دکتر محمد حسین علی آبادی برای شرکت در جلسات دیوان دادگستری بین المللی به لاهه رفته بودند. وی می نویسد:

بی مناسبت نیست این موضوع را یادآور شوم که بیشتر اعضای هیأت نما پندگی ایران «سپاهی لشکر» بودند به استثنای نواب، صالح، و حسینی، بقیه دنبال گردش و تفریح و کارهای خصوصی می رفتند. حتی بعضی اوقات جمع آوری آنها در محل اقامتشان که هتل متوسطی بود، با اشکال مواجه می شد. به خاطر دارم که روزی پدم به من گفت: «غلام، برومقداری شکلات بخر». من هم رقم یک جعبه بزرگ شکلات خریدم. وقتی جعبه را دیدم، گفتم: چرا یک جعبه خریدی؟ گفتم: چقدر باید می خریدم؟ گفت چهار پنج جعبه دیگر هم بخر، آنها را با ید با شکلات جمع و جوشان کرد (در کنار پدم، ۱۰۳).

به علاوه در ملاقات دکتر مصدق با ترومن، مصدق رفتاری می کند که حتی به نظر پسرش نیز بسیار نادرست و عجیب بوده است، به طوری که وی پس از ۳۸ سال آن را فراموش نکرده بوده است:

معمول بر این است که در دیدارها، مذاکرات رسمی یا غیر رسمی و تشریفاتی بین سران دو کشور، سفیران آن کشورها نیز حضور دارند. در آن روز نصرالله انتظام سفیر کبیر ایران در ایالات

ورده نای آگاهی داشت که تقریباً محال بود رئیس دولتی در ایران بتواند برای بهره برداری از منابع طبیعی کشور با یک کمپانی خارجی به توافقی برسد، به خصوص آن که کمپانی مزبور متعلق به کشور لیبروندی مانند انگلستان باشد. هر توافقی که حاصل می شد کافی تلقی نمی شد. عامه مردم این سوء ظن را داشتند که او شاید در برابر رشوه یا فشار تسلیم شده است. بنا بر این مصدق اجازه نمی داد که در هر کس دیگری از جانب ما یا او مذاکره می کرد، جداگانه با دستیارانش ملاقات کند. پس از آن که به وی فشار آوردیم که نقطه نظرهای خود را برای دیگر اعضای گروه شرح بدهیم، سرانجام موافقت کرد ولی به شرط آن که این کار در حضور خود او انجام گیرد. پل نیز و من نمودارهای پیچیده ای تهیه کردیم که بهای نفت و تقاضای بازار جهانی را نشان می داد... وقتی کارمان تمام شد رو به گروه کرده پرسیدیم آیا سؤالی دارند؟ مصدق به سرعت برقی و قبل از آن که دیگران فرصت پاسخ دادن داشته باشند گفت: «ملاحظه می فرمایید، شما نمی توانید آنها را متقاعد کنید» و جلسه با یان یافت (موجد، ۳۳۶/۱).

اگر این روایت مک گی را صحیح بدانیم، آیا به این نتیجه نمی رسیم که مصدق پس از شش هفت ماه مبارزه با انگلستان برای احقاق حقوق ایران، دریافته بوده است که به هر نوع توافقی با انگلستان برسد که در حد مقدور در خیر و صلاح ایران باشد (با توجه به قدرت انگلستان و شرکتهای نفتی)، «عامه مردم» او را متهم خواهند کرد که یا رشوه گرفته و یا در برابر فشار تسلیم شده است! این تنها «عامه مردم» نبودند، خود مصدق نیز که از خواص بود، سالها همین فکر را تبلیغ می کرد چنان که درباره تجدیدنظر و تمدید قرارداد ۱۹۳۳ در زمان رضاشاه، پیوسته وی را به خیانت متهم می ساخت، و رزم آرا را نیز نخست وزیر می دانست که مأمور اجرای خواسته های انگلستان است و ...

## ۱۵- چرا مصدق از رد پیشنهاد شگفتی انگیز خود راضی بود؟

اما چیزی که برای یک محقق تاریخ در مجموعه توافقی است که به بریتانیا عرضه شد حیرت انگیز است موافقت دکتر مصدق با فروش پالا بنگاه آبادان از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران به یک شرکت غیرانگلیسی (شل) است. ظاهراً این فکر از خود دکتر مصدق بود. مک گی می گوید شی دیروقت در آپارتمان مصدق در هتل نیویورک با او به گفت و گو نشست بود: او داوطلبانه اعلام داشت که برخلاف تصور عموم در قانون ملی شدن نفت دکری از پالا بنگاه نشده و بنا بر این شامل آن نمی شود. من تصور کردم که این بدان معنی ست که پالا بنگاه هنوز متعلق به شرکت نفت انگلیس و ایران است بنا بر این شرکت با ید آن را بفروشد و در این صورت شرايط فروش آن قابل مذاکره خواهد بود. بعداً نیز مصدق نه تنها این مطلب را به اجسن و من تأکید کرد بلکه حتی موافقت کرد که کمپانی شل (انگلیسی - هلندی) خریدار قابل قبولی خواهد

بود... هنگامی که من شگفتی خود را از این که بلاشکاه آیدان ملی شده ام... ابراز داشتم، او با پیشنهاد من موافقت کرد که هر دوی ما این مطلب را با خط خود بنویسیم - او به زبان فرانسه و من به انگلیسی - و مبادله کنیم (موجد، ۱/۳۳۱-۳۳۲).

مصدق این نظر را با مک‌گی و اچسن در میان نهاد از همراهان خود پنهان نگاهداشت و از آن پس نیز هیچ گاه در هیچ جا با دیگران آن را بر زبان نیاورد. اما اسناد وزارت خارجه آمریکا و شهادت مک‌گی و من پیشنهادی که به بریتانیا داده شده است حقیقت حال را روشن می‌گرداند (موجد، ۱/۳۳۳).

شگفتا، هنگامی که انگلستان این پیشنهاد مصدق را رد کرد، وی از این کار ناراحت نشد. زیرا با قبول آن پیشنهاد و حل مشکل نفت، مصدق به اتهام سازش با انگلستان، طرفداران خود را در ایران از دست می‌داد و بر وجهات ملی او لطمه ای جبران ناپذیر وارد می‌گردید.

والترز ترجمی که همراه هرین و مک‌گی در مذاکرات آنان با دکتر مصدق شرکت داشت، از قول او آورده است که گفت: «شما متوجه نشدید. من با بازگشت [از آمریکا به ایران] دست خالی موضع قویتری خواهم داشت تا با مراجعت با یک سازش که به بهای از دست دادن طرفدارانم تمام شود» و شاید به همین ملاحظه بود که وقتی خبر در پیشنهاد از جانب بریتانیا را شنید، زیاد درهم نشد و خبر را با خون سردی و منات پذیرا گشت... (موجد، ۱/۳۳۴).

#### ۱۶- بازگشت از آمریکا

دکتر مصدق در ۲۷ آبان از آمریکا - پس از توقف کوتاهی در مصر - به ایران بازگشت و مستقیم به کاخ شاه رفت و سپس به خانه خود. در ۳ آذر در مجلس شورای ملی حاضر شد و گفت: «از مساعی ما برای جلب موافقت دیگران نتیجه ای حاصل نشد. اکنون وظیفه مردم است که دامن هست به کمر بزنند و به اصلاح امور خود بپردازند...» و از مجلس رأی اعتماد گرفت (صفایی، \*، ۲۰۹). در روز ۱۹ آذر در همین مجلس اظهار داشت: ما نمی‌بایست تصور کنیم عایدات نفت داریم، ما باید بگوییم این منکبت نفت ندارد، این منکبت هم مثل افغانستان دارای نفت نیست. ما باید مخارج خود را بکاهیم و ملت ایران دوران پر مشتی را تحمل کند تا طوق بندی را به گردن خود نگذارد، و ما نباید تصور کنیم درآمد نفت داریم (صفایی، \*، ۲۰۹-۲۱۰).

#### ۱۷- اشاره ای به انتخابات دوره هفدهم

در چنین شرایطی دکتر مصدق در جلسه سوم آذر مجلس، موضوع انتخابات دوره هفدهم را مطرح کرد و گفت:

پرست تهران در این راه با وی همکاری کرده اند... (مذاکرات مجلس ۱۶، ۶۶، اذر ۱۳۳۰).

نمایندگان مخالف دولت در مجلس موضوع را با شرح و بسط مطرح ساختند و دکتر مصدق را به شدت مورد حمله قرار دادند. آشنایی زاده گفت:

حوادث ۱۴ آذر دومین لکه بدنامی را بر دامان دکتر مصدق زد و دستهای این بر مرد را شاید بدون رضای خودش در خون بیگناهان فرو برد. اولین حادثه جناح پارتیباران کردن بیگناهان در فاجعه بیست و سوم تیرماه بود... دکتر مصدق قتل عام بیست و سوم تیر را به گردن وزیر کشور و رئیس شهربانی وقت انداخت... این باره بگر آقای دکتر مصدق نمی‌توانند بگویند از ماجرا بیخبر بوده اند. روزنامه نیمه رسمی کیهان در شب فاجعه اطلاع داد که تصمیم به تیراندازی با حضور نخست‌وزیر گرفته شده است... جلوگیری از مینینگ و تظاهرات مسالمت آمیز مردم از ابتکارات دولت آقای دکتر مصدق است...

حالا بفرمایید که چه جلوه شده حکومت سردار سپه آن روز را دوره دیکتاتوری می‌نامید و انتظار دارید که حکومت شما را با این قتل عامهای بی‌دری و ایجاد رژیم پلیس و ترور و ارباب دوره مشعش آزادی و رفاه و آسایش بنامیم... (همان مأخذ).

نویسنده این سطور تا آن جا که به یاد دارد، در این حادثه، برای تخمین بار نام شعبان جعفری (معروف به شعبان بی‌مخ) بر سر زبانها افتاد که در حمله به مؤسسات و تخریب و غارت آنها دست داشته است. جمال امامی نیز در مجلس متن ابلاغ استخدام شعبان جعفری را که بر طبق دستور تیمسار ریاست شهربانی کل کشور از تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۳۰ با حقوق ماهی سه هزار ریال به استخدام شهربانی درآمد بوده است به این شرح قرائت کرد:

اداره، دایره، شعبه، رونوشت گزارش مورخ ۳۰/۸/۲۰ وزارت کشور - شهربانی کل کشور محترماً به عرض عالی می‌رساند تیمسار سرتیپ نهمی ریاست اداره انتظامی و سرکلانتری اقبال می‌نماید که تیمسار معظم ریاست شهربانی کل کشور مقرر فرمودند از ۱۵ آبان ماه ۱۳۳۰ شعبان جعفری با ماهی سه هزار ریال حقوق از اعتبار محرمانه استخدام گردد. برای استحضار خاطر مبارک گزارش عرض تا هر نوع امر و مقرر فرمایید اطاعت گردد. رئیس اداره حسابداری محرمانه خدا بی...

#### و افزود:

این تیمسار سرتیپ شعبان بی‌مخ است که خانه مردم را غارت می‌کرده است و در مقابل این خدمات با ماهی ۳۰۰۰ ریال در شهربانی استخدام شده است...

... آخر دولت احتیاج به شعبان بی‌مخ ندارد. شعبان بی‌مخ شما، قوای تأمینیه و نظامی شماست، شما پاسبان و پلیس دارید، پول دارید بوجه دارید آخر شما چه احتیاجی به جاقو کش دارید...

من نمی‌خواستم در ۱۵ آذر انتخابات ۱۳۳۰-۳۳۱، ۱۵ می خواستم پس از آن که کار نفت تمام شد، سرنوشته کشور و انتخابات را به مسؤولین آینده سپارم، ولی اکنون این کار در مرحله ای است که شاه از زیر بار مسؤولیت نمی‌خواند خالی کرد. و با تعطیلی قوه مقننه هرگز موافق نبوده و نسبت و میل ندارم منکبت با قدرت رو به رو شود. دولت تصمیم دارد انتخابات را شروع کند و گفت: این جناب تصمیم دارم از کوچکترین اعمال نفوذ... جلوگیری نمایم... و اجازه نمی‌دهم احدی در هر مرتبه و مقام که باشد به این حق حیاتی و اساسی جامعه تجاوز کند (صفایی، \*، ۲۱۵-۲۱۸ تیزر رک. موجد، ۱/۳۸۷).

انتخابات در زیر نظر دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور انجام شد که در بخش آخر مقاله به آن خواهم پرداخت.

#### ۱۸- تظاهرات خونین ۱۴ آذر

پس از بازگشت دکتر مصدق، روز ۱۴ آذرماه مجدداً تظاهراتی به نام دانشجویان راه اندازی شد... دسته‌هایی از بان ایرانیست‌ها و هواداران آیت‌الله کاشانی وارد میدان شدند... به تازگی سندی و خانه مساجد و محل جمعیت مبارزه با شرکتهای استعماری - از مراکز هواداران حزب توده - حمله بردند و آن گاه اداره روزنامه‌های پدر و به سوی آینده، نوید آزادی، و جنگگر... پیاکوب مهاجمان گردید. همین دسته به اداره روزنامه‌های شیر و آبسته به حزب توده مانند فرمان، آتش، سیاسی، و طلوع که به مخالفت با دکتر مصدق شهرت داشتند نیز هجوم بردند... چلنگر در شماره ۱۸ آذر مصدق را «پیر کفتار خون آشام» خواند... (موجد، ۱/۳۹۳-۳۹۴).

ماجرا از این قرار بود که پس از آشوبهای تهران در روزهای هفتم و هشتم آبان ماه، در روز چهاردهم آذر از سوی دانشجویان و دانش‌آموزان وابسته به حزب توده (البته نه به نام حزب توده) تظاهراتی وسیع در تهران برپا شد که از سوی پلیس و افرادی که شهربانی کل کشور در اعلامیه خود از آنان با عنوان «اهالی شرافتمند و میهن پرست تهران» یاد کرد، به شدت سرکوب گردید.

فرامرزی در مقاله ای که در روزنامه کیهان چاپ شد و جمال امامی آن را در مجلس قرائت کرد در این باره نوشت:

یک اعلامیه عجیب، عجیب‌ترین چیزی که من در عمر خود دیده‌ام این اعلامیه روز پنجشنبه کل شهربانی بود. این اعلامیه در همان شماره روزنامه ما چاپ شده بود که خبر آتش زدن چند خانه و غارت کردن چند اداره روزنامه و چاپخانه و کتابخانه را داشت و آن کارها را همان اهالی محترم کرده بودند که شهربانی کل از ایشان لشکر نمود. بنابراین باید گفت که شهربانی کل کشور می‌خواسته چند خانه و اداره روزنامه و کتابخانه یغما و سوزانده شود و اهالی شرافتمند و میهن

... امامی گفت اگر خانه صلح یا تاتار سعیدی برخلاف قانون است، چرا باید تشکیل شود و دولت بعد برود آن جا را آتش بزند. وی این موضوع را نیز مطرح ساخت که روزنامه‌های طلوع، داد، سیاسی، فرمان، جاساران، و آتش که توده ای نیستند و با حزب توده مبارزه می‌کرده‌اند هم غارت شده‌اند... پس بگویید هر کس با دولت ما مخالف است یا موافق نیست یا تنقید می‌کند ما با او مبارزه می‌کنیم و او را غارت می‌کنیم... (همان مأخذ).

عبدالقدیر آزاد نیز به تفصیل در این باب سخن گفت. این جلسه مجلس شورای ملی شایسته بسیار داشت به جلسه ای که رژیم آرا برای معرفی دولت خود به مجلس آمده بود و مصدق و اعضای جبهه ملی از چپ و راست بر او می‌ناخندند. در این جلسه وقتی نایب رئیس مجلس به دکتر مصدق گفت:

آقای نخست‌وزیر بفرمایید (در این موقع عمده ای از آقا بان نما بندگان به شدت هممه نموده تخته‌های جلوی صندلی خود را می‌زدند و زنگ رئیس ادامه داشت). نخست‌وزیر: «من می‌مانم تا آقا بان تخته‌ها را به هم بزنند. اگر ما یل نیستیم من می‌روم بیرون». جمال امامی: «جنابم، این رئیس الوزرای ماست که می‌خواهد انقلاب به پا کند. برو آن جا هر غلطی می‌خواهی بکن...». نخست‌وزیر: «بسیار خوب... آقا وقتی که شما صحبت می‌کنید من عرض نمی‌کنم» (آزاد): «فراموش کردی که این جا می‌تخته می‌زنی و به من هم می‌گفتی که بزنم...». جمال امامی: «شما هوجبی هستی، نخست‌وزیر نیستی. برو بیرون صحبت کن...». دکتر مصدق: «... من احتیاجی ندارم این جا صحبت کنم. عصر امروز از تمام مردم این شهر دعوت می‌کنم...». شوشتری: «آقا دیدید باز تهدید کرد، مجلس را هم تهدید می‌کند». جمشید اسامی: «... شما مگر کسی نیستی که از مجلس پا شد بد رفتید جلو درب مجلس به مردم گفتید: آن جا مجلس نیست، این جا مجلس است. آمدی این جا نشسته‌ای چه کنی. برو همان جاقو کشها برای شما مجلس هستند (نخست‌وزیر: حالا هم می‌روم)... برو، برو جلوی مجلس با جاقو کشها صحبت کن با جاقو کشهای شهربانی صحبت کن...»

چه گزارشی بدهی؟ هر روز یک صحنه سازی، هر روز یک خیمه شب بازی، شما چه گزارشی داری که به مجلس بدی. من خواهی بگویم که من روز ۱۴ آذر رستم بچه‌های مردم را کشتم، چاپخانه‌ها را غارت کردم و آتش زدم. آخر آقا شما دولتی، برای این که نگذارید غارت بکنند، آتش بزنند، خودت با بد بروی غارت کنی و آتش بزنی... و حالا هم می‌آید ما را تهدید می‌کند که اگر این جا نگذارید من حرف بزنم، می‌روم جلوی مجلس، ای به جنم. آقا بان شماها که طرفداران این دولت هستید به من بفرمایید تاکنون این سابقه در دنیا بوده است که یک نخست‌وزیری بیاید به مجلس شورای ملی بگوید من می‌روم جلوی در با مردم حرف می‌زنم و شما مجلس

حمايت می کرد، نه به استخدام شعبان جعفری تقریباً کمتر از یک ماه پیش از حادثه ۱۴ آذر به دستور ریاست کل شهربانی و از محل بودجه مجرمانه، نه به حضور شعبان جعفری و احوال و انصارش در حمله به دفتر روزنامه ها و ساختمانها، نه به این که چرا دفتر روزنامه های مخالف اعم از وابسته به حزب توده و غیر توده ای مورد حمله و غارت قرار گرفته اند؛ نه به این که چرا تئاتر سعدی که مؤسسه هنری بزرگی بود باید مورد حمله پلیس و مردم شرافتمند قرار بگیرد، و نه به این موضوع که در روز پیش از حادثه، روزنامه کیهان اطلاع داده بوده است که «تصمیم به تیراندازی با حضور نخست وزیر گرفته شده است...» و...

پس از این حادثه، مدیران ۲۱ روزنامه غیر توده ای، با صدور دو اعلامیه، به دلیل عدم وجود امنیت، به طور دسته جمعی نخست در مجلس شورای ملی و سپس در مجلس سنا متحصن گردیدند. در اعلامیه یکی از این دو دسته نوشته شده بود: «تا موقعی که این اوضاع هرج و مرج ادامه دارد و دولت و قوای شهربانی اجامر و اوباش را تحت حمایت خود فرار می دهد در خانه ملت متحصن باشیم...» (کوهستانی نژاد، ۱۲۶-۱۲۸).

نویسنده این سطور هنوز پس از گذشت سالها خوب به یاد دارد که وقتی مات و متحیر پای رادیو نشسته بود و به مذاکرات این جلسه مجلس که از رادیو پخش می شد، گوش می داد، متوجه شد که دکتر مصدق در نهایت استحکام و قدرت به نمایندگان مخالف جواب می دهد. وی حتی عصای خود را به شدت بر کف تریبون مجلس می کوبید و می گفت: «هر کس برخلاف نظامات رفتار بکند...». مصدق در آن روز برخلاف سالهای پیش، در این وضع بحرانی نه دچار ضعف و غش شد و نه به زمین افتاد، بلکه محکم و استوار حرفهای خود را زد و تریبون مجلس را ترک نگفت. ناگفته نماند که گفتار او درباره این که «در هر مملکتی ممکن است اتفاقاتی بیفتد، دولت نمی تواند در تمام مملکت یک قوای تأمینیه برای همیشه بگذارد... در هر شهری ممکن است سرتقهای پیش بیاید»، البته سخنان قابل قبولی از سوی نخست وزیر مسؤو و نکته سنج چون دکتر مصدق نبود.

ناگفته نماند که دو سه روز بعد از این جلسه، برای تخویف و تحقیر نمایندگان مخالف دولت، عده ای بسیج شدند و با اتوبوس و کامیون به میدان بهارستان آمدند و در برابر مجلس، در حال رقص جاهلانه، ولی به شیوه دسته های سینه زنی، مطالبی زشت علیه نمایندگان مخالف به صدای بلند می گفتند. بدین ترتیب که گروه اول می خواندند: «عبدالقدیر آزاد، عبدالقادر آزاد»، و گروه دوم می گفتند: «فردا دوقلو می زاد، فردا دوقلو می زاد». بعد دسته اول می گفتند: «کی می زاد؟ کی می زاد؟» و دسته دوم جواب

دهد، از هرگز نباید فراموش کنیم ۶۷ یکی از آنها در فدراری از تجزیه آذریا بیجان بود و دیگری مبارزه بی امان با ملی شدن نفت...

#### ۲۰ - ادامه تظاهرات و ناامنی، و پایان عمر مجلس شانزدهم

در نخستین هفته فروردین [۱۳۳۱] [بار دیگر خیابانهای مرکزی تهران شاهد تظاهرات «جوانان دموکرات» (وابسته به حزب توده) و برخورد خونت بار آنها با گروههای طرفدار دولت و حزب زحمتکش و حزب ایران بود. روز هشتم فروردین، میتینگ گسترده ای از سوی جوانان دموکرات در میدان قزوین برپا شد و شمارهای بسیار بر ضد دولت و ارتش ایران و دولت انگلیس و به ویژه دولت امریکا داده می شد و شعار «امریکا بی به خانه ات برگرد» [Yankee go home] ترجیح همه شعارها بود و این واکنشی بود در برابر فراردهاد کمکهای نظامی امریکا که به نازگی از سوی دولت تأیید و ادامه کار پیش از یک صد و بیست مستشار نظامی امریکا را در ارتش ایران و چند مستشار نظامی را در ژاندارمری تصویب کرده بود. روز دهم فروردین در خیابان نادری به دنبال درگیری گروههای مخالف، مأموران نظامی ناچار به مداخله شده و در نتیجه چند نفر کشته و بیش از پنجاه نفر زخمی شدند، و در پی این درگیری، دولت با پیش اعلامیه ای برپایی حکومت نظامی و منع تظاهرات را اعلام داشت (صفایی، ۲۱۸، به نقل از: روزنامه اطلاعات، ۱۱ فروردین ۱۳۳۱).

درگیریهای خیابانی به خصوص در خیابانهای مرکزی تهران: شاه آباد، اسلامبول، نادری، شاه، فردوسی، بین توده ای ها و طرفداران مصدق تقریباً بیشتر روزها ادامه داشت، چون جنگ بین آنها مغلوبه می شد، مغازه داران بیچاره، درهای آهنی کز کرده ای مغازه های خود را به سرعت پایین می کشیدند تا شیشه ها ایشان شکسته نشود. بعد پلیس و سرپازان حکومت نظامی سر می رسیدند و... بدین جهت خیابانهای مرکزی تهران ناامن بود و کسبه در شرایط بدی به سر می بردند.

مجلس شانزدهم با آن که مدتش در ۲۹ بهمن سپری شده بود تا نیمه اسفند به کار خود ادامه داد. طرحی برای تمدید دو ماه دوره مجلس در پارلمان عرضه گردید، ولی تصویب نشد (صفایی، ۲۱۷).

در روز هفتم اردیبهشت ۱۳۳۱، دوره هفدهم مجلس شورا با تعلق شاه در حضور ۷۹ نفر نماینده گشوده شد و خود مصدق به بیانه بسیاری در این آیین حاضر شد (صفایی، ۲۲۰-۲۲۱).

#### منابع:

آرشیو استاد، شرکت سابق نفت، به نقل از: صفایی.  
استاد نفت، اداره انتشارات و تبلیغات، چاپ دوم، تهران، انتشارات رامین، ۱۳۵۹، به نقل از: صفایی.  
بزرگمهر، سرهنگ جلیل، مصدق در محکمه نظامی، نشر تاریخ، تهران، ۲ جلد، چاپ اول، ۱۳۶۳، به نقل از:

لینتید...».

وی در پایان سخنانش گفت:

... او [داری] یک سرشت خاصی ست. خدا یک مرضی بی گناهی برای تپیه جامعه در جامعه ایجاد می کند، دکتر مصدق هم یکی از آن امراض است که خدا برای ایران فرستاده است (همان مأخذ).

سرانجام دکتر مصدق فرصت یافت که به اعتراضها در مجلس جواب بدهد. البته برخلاف واقعه ۲۳ تیرماه که گفته بود مسؤولیت با رئیس شهربانی وقت بوده است که من او را به ریاست شهربانی کل کشور منصوب نکرده بودم و بدین جهت مسؤولیتی هم نمی پذیرم، این بار در واقعه ۱۴ آذر که رئیس شهربانی (سرلشکر مزینی) منصوب شخصی خود او بوده است، نه منصوب شاه و وزیر کشور هم امیر تیمور کلالی، به طور کلی از آنچه روی داده بود، دفاع کرد و گفت تظاهرکنندگان برخلاف دستور عمل کرده اند. زیرا می با یستی سه روز قبل به شهربانی اطلاع می دادند و برای میتینگ هم به میدان قزوین می رفتند. آنها به شهربانی خبر ندادند و به میدان قزوین هم نرفتند.

... پس اقدام این آقایان اگر هم سوء قصد نداشتند به ضرر ایران تمام شد و من به هیچ وجه متاثر نیستم اگر به بعضی از اینها صدمه ای وارد شده باشد زیرا هر کس برخلاف نظامات رفتار بکند، اگر دولتی هست باید شد بدآچوگیری بکند (صحیح است)... این جا لازم می دانم، عرض کنم که قضیه بعد از ظهر پنجشنبه نه تنها دولت، بلکه خدا شاهد است که تمام این افراد دولت متأسف و متاثر هستند. بعد از ظهر پنجشنبه کارهایی اتفاق افتاده، که به هیچ وجه مرضی دولت نبود... در هر مملکتی ممکن است اتفاقاتی بیفتد، دولت نمی تواند در تمام مملکت یک قوای تأمینیه برای همیشه بگذارد... قضیه یوز پنجشنبه بعد از ظهر یک قضیه ای بود که غیر مترقبه بود. در هر شهری ممکن است سرتقهای پیش بیاید. اگر دولت برای کشف سارق و اموال صاحب مان اقدامی نکرد آن وقت مضر است. به دولت نمی توان گفت که چرا بعد از ظهر روز پنجشنبه یک عده ای رفته اند و یک جاهایی را غارت کرده اند (آشنایی زاده - پلیس در کامیون عقیبان بود) (همان مأخذ).

مصدق در سخنان خود در مجلس، مطلقاً به موضوعیایی که درباره حوادث ۱۴ آذر از سوی نمایندگان مطرح شده بود پاسخی نداد. نه به اعلامیه شهربانی کل کشور درباره همکاری مردم شرافتمند و مپهن پرست تهران با پلیس، نه به حضور چاقو کشهای دولتی و لائتپای جنوب شهر با جوب و جماعت در این حادثه، نه به این که کامیونهای پلیس به این افراد جوب و جماعت می دادند تا به محلهای معینی حمله برند و پلیس نیز عملاً از آنان

می دادند: «عبدالقدیر آزاد». و درباره شوشتری که او نیز از مخالفان مصدق بود و در مجلس سخنانش را با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می کرد، همین افراد در حالی که به سبک جاهلان می قصبیدند، با صدای بلند می خواندند: «شوشتری، شوشتری، به سوراخ داری و چل مشتری». و این عبارات را در حالی که دور میدان بهارستان می گشتند و تکرار می کردند و پلیس هم مزاحم ایشان نمی شد. شاید این عبارات را در کتاب یا مقاله ای نخوانده باشید، اما نویسنده این سطور به عنوان شاهد عینی بر صحت آن گواهی می دهد. محمد علی موحد می نویسد: در حالی که روزنامه های توده ای بر مصدق حمله می بردند و فدائیان اسلام نیز مصدق و حتی آیت الله کاشانی را آماج حملات خود قرار می دادند، با گذشت هشت ماه

جیبه ملی و هواداران آن نیز دستخوش نفرت و ناسازگاریا بود. «پادشاههای حسین در این ایام حکایت از بروز اختلاف و لجابجایی دارد که بعدها به عناد و خصومت در میان دوستان بگدل سابق انجمنیاد: احزاب زحمتکش و سومکا و بان اربابیت روزنامه های مخالف را آتش می زنند. مکی سخت با وجود فلاح و بازرگان در آبادان مخالفت می کند... (موحد ۳۶۲/۱-۳۶۵).

#### ۱۹ - انتشار اوراق قرضه ملی

از طرف دیگر دکتر مصدق که دولتش در مضیقه مالی قرار داشت

... به فکر انتشار اوراق قرضه ملی افتاد و مجوز قانونی آن را از مجلس به دست آورد... روز دوازدهم دی ماه در یک پیام راد پویی مردم را به جهاد ملی و خرید اوراق قرضه ملی فراخواند. آیت الله کاشانی هم در جوب شرعی خرید این اوراق اعلامیه ای منتشر کرد. از مجموع اوراق سری اول قرضه ملی که پنجاه میلیون تومان بود، پیش از یک پنجم آن فروخته شد. دولت ناچار در پرده استار در دو نوبت به انتشار دو بیست و بیست میلیون تومان اسکناس دست زد که با همه پوشیده بودن این کار، تا حدی در افزایش قیمتها اثر گذاشت (صفایی، ۲۱۲-۲۱۴، به نقل از: بزرگمهر، مصدق در محکمه نظامی، ۲/ ۲۷۳).

به یاد دارم که روزنامه چنگر توده ای، در مورد «قرضه ملی» این قطعه را خطاب به مصدق، و به تقلید از یکی از ترانه های روز، ساخته بود: «ای قهرمان پتو، ای قهرمان پتو، رتو پتو پتو، شش ماس [ماه است] که زیر پتو، شش ماس که زیر پتو، رفته ای فرو فرو، نفتو توملی کنی، نفتو توملی کنی، ظاهراً برای ما، قرضه ملی می خای، قرضه ملی می خای، نفتو می دهی چرا؟...». در حالی که دکتر مصدق نفت ایران را به دولتی و شرکتی نداده بود.

ضربتی را که حزب توده و توده ایها از شهریور ۱۳۲۰ به بعد به ایران و مناطق ایران

صفایی.

نقی زاده، سید حسن، زندگي طوفاني، خاطرات سید حسن نقی زاده، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۸.

دورین، باری، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمود مشرفی، چاپ اول، تهران، انتشارات آشنایی، ۱۳۶۳، به نقل

از: صفایی.

زهتاب فرد، رحیم، انسانة مصدق، نشر علمی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶.

\_\_\_\_\_، خواندن لغت، تهران، بی تا، ۱۳۳۳، به نقل از: صفایی.

شیخ الاسلامی، دکتر جواد (ترجمه)، استاد بحرمانه و وزارت خارجه یرشکيا در مبادء قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس،

جلد اول، انتشارات کیهان، تهران ۱۳۶۵.

صفایی، ابراهیم، انشاده بزرگ، ملی شدن لغت، کتاب سرا، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶.

عسگری، نور محمد، شاه، مصدق، سپید زاهدی، استکمال، چاپ اول، ۱۳۷۶.

فالح، مصطفی، پنجاه سال لغت ایران، چاپ اول، تهران، بی تا، ۱۳۳۵، به نقل از: صفایی.

کوهستانی نژاد، مسعود، سیاستهای مطبوعاتی دولت، دکتر مصدق، II، مجله کنگ، شماره ۸۱، اسفند ۱۳۷۵، ص

۱۰۸، ۱۶۱.

مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره شانزدهم، تهران.

مصدق، دکتر غلامحسین، در کنار پدرم، مصدق، خاطرات دکتر غلامحسین مصدق، ویرایش و تنظیم از: سرهنگ

غلامرضا تجانی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۹.

مصدق، دکتر سعید، خاطرات و تألیفات مصدق، مشتمل بر دو کتاب: «شرح مختصری از زندگی و خاطراتم II و

«مختصری از تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران II»، با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق، به کوشش ایرج افشار،

انتشارات علمی، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۷۲.

\_\_\_\_\_، ده گزارش، مجلس شورای ملی، تهران، زبرجد، ۱۳۵۸، به نقل از: صفایی.

ملکی، حسین، تاریخچه جعبه ملی، چاپ اول، تهران، روزنامه ستاره، ۱۳۳۳، به نقل از: صفایی.

موجد، سعید علی، خواب آشفتة لغت، دکتر مصدق و شبخت ملی ایران، ۲ جلد، تهران، مرداد ۱۳۷۸.

مینا، پرویز (مصاحبه)، تحول صنعت نفت ایران: نگاهی از درون، ویراستار: غلامرضا الفخمی، بنیاد مطالعات

ایران، بنساز، امریکا، ۱۳۷۷/۱۹۹۸.

لجانی، سرهنگ، غلامرضا، مصدق، سالیهای مبارزه و مقاومت، ۲ جلد، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران،

۱۳۷۸.

واری:

Warne, William E., *Mission for Peace: Point 4 in Iran*, Originally published by the Bobbs-Merrill, Inc. 1956, second edition: Ibex Publishers, Inc. Bethesda, MD 20824.